یا بهاء الابهی

خاطرات

مهاجری از اصفهان در زمان شهادت سلطان الشهداء و محبوب الشهداء

مصوبه محفل مقدس روحانی ملی بهائیان ایران
شید الله ارکانه

تألیف

عزت الله نور

طهران - ایران
۱۲۸ بدیع

مؤسسه فنی مطبوعات امری
۱۲۸ بدیع

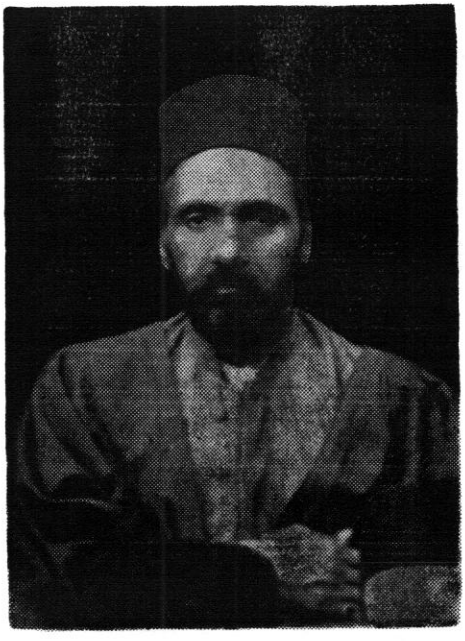

متصاعد الی الله جناب آقا حسینعلی نورعلیه رضوان الله

گوینده وقایع تاریخی مندرج در این جزوه

احبای عزیز الهی واقفند که در اوائل ظهور هریک از انبیای الهی اهل جور و جفا هرگونه ظلم و عنادی در باره آن وجودات مقدسه مجری داشته و پیروان آن هیاکل مقدسه را به انواع شدائد و بلایا مبتلا ساخته اند. و چون این نفوس مقدسه به حقیقت مقام شهادت و قرب به عوالم بقاء مطلع بودند لذا امتناعی از نوشیدن شربت شهادت نداشتند و در میدان جانفشانی در کمال تسلیم و رضا خویشتن را به دژخیمان ستمگر میسپردند لیکن پس از چندی که عالم انسانیت این حالت توحّش و ستمگری را پشت سر میگذاشت و بشر اذعان مینمود که باید در ظل دیانت جدید الهی وارد شود مورخّین به جمع آوری نکات تاریخی از جانبازی شهیدان راه حق اقدام نموده تألیفاتی در شرح و بسط مقام مؤمنین و جانبازی آنان در دسترس عموم قرار میدادند. در تاریخ دیانت مقدّس بهائی که ظهور کلی الهی است ظلم و اعتساف نیز بحد اعلای خود

رسید و حبس و زجر و نفی و شهادت بی نهایت بود بطوریکه در زمان حاضر بسیارند خانواده‌هائی از احبّا که اسلاف آنان در اوائل ظهور مؤمن شده باشند وخویش و پیوندشان در راه امر شهید و یا مسجون شده و یا شاهد جریان مظالمی بوده اند .

نگارنده این سطور از وقایعی که از قلم و لسان متصاعد الی الله جناب آقا حسینعلی نور علیه رضوان الله خوانده و شنیده ام بضمیمه تعدادی از الواح مقدسهٔ الهیه مربوط به آن وقایع که در دسترس بود جزوهٔ تاریخی تهیه و بخوانندگان عزیز اهداء مینمایم تا از مطالب آن که خالی از اهمیت نیست استفاده نمایند .

امید است که مورد توجه ناظرین این مجموعه قرارگیرد .

طهران ــ دوازدهم اردیبهشت

۱۳٤٦

عزت الله نور

طهران جناب آقا میرزا عزت الله خان نور علیه بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند

عریضهٔ تقدیمی آن منجذب بنفحات الهی در این اوان بلحاظ مرحمت حضرت ولی امر الله
ارواحنا فداه واصل و از مضمون چنان معلوم که بفضل و الطاف حی قیوم در نهایت
روح و ریحانند و بطراز ثبوت و استقامت مزین این مراتب سبب سرور خاطر
وجود مبارک شد و بلحاظ عطوفت مخصوصهٔ حضرتشان متوجه بآن حبیب روحانی
گشت آنچه راجع بشرح حیات متصاعد بملکوت انوار ابوی بزرگوار
جناب آقا حسینعلی اصفهانی ملقب به نور علیه رحمة ربه العزیز الغفور معروض داشته
بودید کاملاً در محضر مبارکشان معلوم گردید سرگذشت آن سرشار جام عنایت
بنفسه حاکی از علو منزلت آن فدائی سبیل محبت حضرت احدیت است چنانچه
مال و منال را در راه آن دلبر بیمثال انفاق نمود و تحمل حبس و بلایای بیحد و پایان
کرد از حسن نیت و خلوص و استقامت و جانفشانی و شجاعتش خانه
و لانه اش سنین عدیده محل حفظ و صیانت عرش اعلی جسم مطهر مظهر وحدانیت
کبری شد و این شرافت و افتخار قسمت و نصیب آن قدوهٔ ابرار گشت
و آثار این عزت در خانواده اش بیادگار باقی و پایدار ماند

باری وجود مبارک از فقدان چنین عزیز یاری بی نهایت متأثر و بی اندازه
متأسف مخصوصاً در مقامات مبارکهٔ علیا باکمال تضرع و ابتهال
طلب علو درجات برای آن متصاعد بملکوت ابهی فرمایند و فوز بمراتب
قرب و لقا را استدعا نمایند

بازماندگان آن مرحوم مبرور جناب اخوی آقا میرزا عزیز الله و اماء الرحمن همشیره ها

" ابتدای این جزوه توقیع منیع مبارک حضرت ولی امرالله ارواح العالمین له الفداء که باعزاز نگارنده و درباره متصاعد الی الله جناب آقا حسینعلی نور علیه رضوان الله عز نزول یافته مزین گردید.

طهران جناب آقا میرزا عزت الله خان نورعلیه بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند

عریضه تقدیمی آن منجذب بنفحات الهی دراین اوان بلحاظ مرحمت حضرت ولی امرالله ارواحنافداه واصل و از مضمون چنان معلوم که بفضل و الطاف حیّ قیوم در نهایت روح و ریحانند و بطراز ثبوت و استقامت مزین این مراتب سبب سرور خاطر وجود مبارک شد ولحاظ عطوفت مخصوصه حضرتشان متوجه بآن حبیب روحانی گشت .

آنچه راجع به شرح حیات متصاعد بملکوت انوارابوی بزرگوار جناب آقا حسینعلی اصفهانی ملقب به نور علیه رحمة ربه العزیز الغفور معروض داشته بودید کاملا" در محضر مبارکشان معلوم گردید سرگذشت آن سرشارجام

عنایت بنفسه حاکی از علّو منزلت آن فدائی سبیل محبت حضرت احدیت است چنانچه مال ومنال را در راه آن دلبر بیمثال انفاق نمود و تحمّل حبس و بلایای بیحد و پایان کرد ازحسن نیت وخلوص و استقامت و جانفشانی و شجاعتش خانه و لانه اش سنین عدیده محل حفظ و صیانت عرش اعلی جسم مطهر مظهر وحدانیت کبری شد و این شرافت و افتخار قسمت و نصیب آن قدوه ابرار گشت و آثار این عزت در خانواده اش بیادگار باقی و پایدار ماند .

باری وجود مبارك ازفقدان چنین عزیز یاری بی نهایت متأثر و بی اندازه متاسف مخصوصاً در مقامات مبارکهٔ علیا با کمال تضرع و ابتهال طلب علو درجات برای آن متصاعد بملکوت ابهی فرمایند و فوز بمراتب قرب و لقارا استدعا نمایند .

بازماندگان آنمرحوم مبرور جناب اخوی آقامیرزاعزیزالله و اماء الرحمن همشیره ها نصرتیه خانم - روحیه خانم - قدسیه خانم - عطائیه خانم - و اشراقیه خانم علیه و علیهن بهاء الله کل را بیان تسلیت و تعزیت دراین مصیبت

وارده از قبل حضرتشان ابلاغ دارید و ببشارات الهیه مستبشر نمایند جمیع در محضر انورشان مذکورند و مورد شفقت و مهربانی موفور .

حسب الامر مبارك مرقوم گردید نورالدین زین

۱۶ شهرالمسائل ۹۲ ۲۷ دسامبر ۱۹۳۵

ملاحظه گردید بنده آستانش شوقی

فصل اوّل

در بیان نکات دقیق و جالب توجّهی از جریان شهادت

سلطان الشهداء و محبوب الشهداء که تاکنون منتشر نشده است

و الواح صادره از یراعه حضرت بهاء الله جلّ ثنائه

از جمله مهاجرینی که درسال ۳۶ تاریخ بدیع مطابق ۱۲۹۶ هجری قمری از اصفهان خارج گردید و پس از چندی به طهران وارد شدند آقا حسینعلی اصفهانی ملقب به نور بودند که نام ایشان بمناسبت اینکه منزلشان قریب به چهارسال محل استقرار عرش مطهر حضرت اعلی روحی لشهادته الفداء بوده است از خامه گهربار حضرت ولی مقدس امرالله ارواح العالمین لمجهودته الفداء در لوح قرن احبای امریك چنین مذکوراست .

" تا آنکه میرزا اسدالله اصفهانی را جمالمبارك امر فرمودند که بجای دیگر جسد مطهر رانقل کند او هم اول درطهران بخانه خودش برد بعداً "چند جای دیگر از قبیل خانه حسینعلی اصفهانی و خانهٔ محمد کریم عطار محل استقرار عرش شد "

جناب ایشان شرحی درمورد شهادت حضرات سلطان الشهداء و محبوب الشهداء و سرگونی خودشان ازاصفهان به طهران وامانت داری عرش مطهر رب اعلی مرقوم داشته اند که خلاصهٔ آن برای اطلاع احبای عزیز ذیلاً درج میگردد :

در اصفهان دو نفر مجتهد بودند یکی بنام شیخ باقر
ودیگری بنام میرسید حسین امام جمعه .
(جمال قدم جل ذکره الاعظم بعلت شدت ظلم وستمگری
شیخ باقر مجتهد را بعنوان " ذئب" نامیده و بهمین
مناسبت پسرش شیخ محمد تقی را " ابن ذئب" گویند .
همچنین میرسید حسین امام جمعه به مناسبت ستم گری
وحیله وتزویر در یکی از الواح به صفت " رقشاء" متصف
شده است) .
این دو نفر از ملاهای مقتدر ومتنفذ اصفهان بودند که بکرات
به فتوا و تحریك آنان عده کثیری از بهائی ها دچار قتل و
شکنجه شده و مانند گرگ در میانه گوسفندان به ریختن
خون بی گناهان وچون ماربه گزیدن ونابود نمودن مظلومین
اهل بهاء پرداخته ومسبب قتل سلطان الشهداء و محبوب
الشهداء و عدّه ای دیگر شده بودند ونیز حکمران اصفهان
مسعود میرزا پسر ناصرالدین شاه ملقب به ظل السلطان
که بنام ظل زائل از طرف حضرت بهاءالله مسمّی گردید
او هم با این دو نفر هم داستان گشته همت گماشتند که
دو نفر برادر تاجر بهائی را بنام آقا میرزا حسن

و آقا میرزاحسین که بعد از شهادت ملقب به سلطان‌الشهداء و محبوب الشهداء گردیدند شهید کنند زیرا این دو برادر وجوه قابل ملاحظه ای از امام جمعه طلبکار بوده و امام جمعه هم تنها راهی که بزعم خود برای از بین بردن این طلب در نظر گرفت این بود که در خفا با شیخ باقر مذاکره نموده و اورا به طمع مال ومنال این دو برادر با خود همراه نماید .

این تبانی انجام شد و بمعیت یکدیگر ظل‌السلطان را هم ملاقات و او را نیز از وضع ثروت این دو برادر متذکر و تطمیع نموده واظهار داشتند که اینها بهائی هستند و مهدورالدم و تاراج اموالشان نیز مباح است درهرحال ظل السلطان را باخود موافق نمودند .

دراین موقع لوحی مخصوص ازساحت قدس من یظهره‌الله خطاب به احبّا نازل و به اصفهان نزد آقاحسنعلی نور ارسال میفرمایند که با تشکیل جلسه از احبّا و حضور جناب آقا میرزاحسن و آقا میرزاحسین این لوح مبارك تلاوت میگردد . اینك عین لوح نازله عکس برداری و بنظر خوانندگان عزیز میرسد .

بسم الله الاقدس الابهی

سبحانك یا الهی تری بهائك فی حصن المکا مسجونا" مظلوما" بما اکتسبت ایدی الاشقیاء الذین منعهم الهوی عن التوّجه الیك یا مالك الاسماء و عزتك لا یمنعنی البلا عن ذکرك و ثنائك ان البلیفه فی حبك رحمتك علی خلقك والرزیه فی سبیلك نعمتك لاصفیائك اشهد بان البلایاء اضآء وجه البها عن مشرق البقاوبه زین هیکله بین الارض والسماء ای رب اسئلك باسمك الاعظم بان تویّد الذین آمنوا بك و بآیاتك علی الاستقامته علی حبّك و التوّجه الی مطلع شمس عنایتك فالهمهم یالهی بما ینطقهم بذکرك و یقربهّم الیك فی الدنیا و الاخره انك انت المقتدر العزیز المنان .

پس از قرائت لوح مبارك جناب آقا میرزا حسن بیاناتی در باره استقامت در امرالله فرموده و اظهار میدارند که ممکن است برای احبا تضیقاتی فراهم گردد زیرا آشفته گان روی آن دلبر آفاق تحمّل شنیدن سجن محبوب خویش را نداشته و چون پروانه آرزوی خود سوختن و آتش در حیات خویش افروختن دارند .

امید است که موفق به استقامت برمحبتش گردیم وازهیچ بلائی پروا ننمائیم "

روز مولود رسول اکرم ص (سنه ١٢٩٦) قمری) را — دو نفر مجتهد مزبور برای شروع به این عمل انتخاب نمودند زیرا درآنروز عادة" مردم به دیدار علماء میرفتند .

جناب آقا میرزاحسن (سلطان الشهداء) صبح آنروز به منزل امام جمعه رفتند و پس از صرف چای مراجعت نمودند پس از آن جناب آقا میرزاحسین (محبوب الشهداء) که بزرگتر از سلطان الشهداء بودند با اخوی کوچکشان بنام آقامیرزا اسمعیل بملاقات امام جمعه میروند پس از آنکه چای صرف میکنند امام جمعه درمیان جمع حاضرین به پیشخدمت میگوید استکانهای این دو نفر را مخلوط سایر استکانها نکن زیرا اینها بابی و نجس هستند و ببر وآب بکش و بنای تعرّض و بدگوئی را میگذارد .

پس از آن فراش باشی خود رامیطلبد و میگوید این حضرات را ببرید به دستگاه ظل السلطان و اقامیرزاحسن (سلطان الشهداء) راهم هرکجاهست دستگیر کنید ببرید نزد آنها تاتکلیف معلوم شود . فراش باشی باجمعیتی از فراشان حضرات را برداشته و بطرف دیوانخانه میبرند در بین راه دو فراش و یك نفر نایب هم ازطرف ظل السلطان

بآنها ملحق میشوند و این دو برادر را به محبس میبرند
از طرف دیگر فراشان بجستجوی آقا میرزاحسن (سلطان
الشهداء) میافتند تا ایشان را در منزل پدرزن ظل
السلطان بنام آقامحمد باقر که از علماء بود پیدا میکنند
نایب و فراشان میگویند آمده ایم آقامیرزاحسن را ببریم
نزد ظل‌السلطان آقامحمد باقر اظهار میدارد که بحضرت
والا عرض کنید ایشان مهمان من هستند و در منزل من
میباشند نایب و فراشان میروند تا به حضرت والا مراتب
رابگویند . سلطان الشهداء به آقا محمد باقر اظهار
میدارند که گویا امام جمعه بعلت مطالباتی که در این
ایام از ایشان کرده ایم و مبالغی درحدود ۱۸ هزار
تومان است میخواهد وسیله حبس مارا فراهم کند تااین
مطالبات از بین برود . آقا محمد باقر میگوید این‌جریان
را به اطلاع ظل السلطان میرسانم . فراشان نزد
ظل السلطان رفته و پیغام آقا محمد باقر را بعرض
میرسانند ظل السلطان از این موضوع سخت ناراحت
شده و عدّه از غلامان مخصوص را بمعیت نایب کل بخانه
آقامحمد باقر میفرستد و نامه ای هم به عالم مذکورمینویسد

که حمایتی در اینمورد ننماید . فراشان به منزل عالم مزبور آمده و مکتوب را بمشارالیه تسلیم مینما یند آقامحمد باقر نزد جناب آقامیرزا حسن رفته و جریان را به اطلاع ایشان میرسانند جناب آقامیرزاحسن بدون حزن وکدورت درنهایت خرسندی از محل مذکور خارج شده و همراه آقامحمد باقر نزد ظل السلطان میروند ظل السلطان دستور میدهد جناب ایشان را نزد اخوان خود در طالار طویله که محل حبس اعیان بود مسجون نمایند .

پس از آن بدستور امام جمعه فراشها حجره ومغازه های سه برادر را تاراج میکنند و منزل شان راهم که سه دیوانخانه و سه اندرون و سه بیرونی بود کلیه را غارت مینمایند و درحین غارت نمودن لجاره خلق هم مطلع شده آنان نیز هرچه باقی بود از منزل میبرند حتّی ازدرختهای باغچه ایشان هم نمیگذرند .

روز بعد از این جریان ظل السلطان برای تصاحب یکصد نفر شترهای برادران مظلوم اقدام وچون متوجّه میشود که شترها برای حمل برنج به ده شخصی سلطان الشهداء و محبوب الشهداء که بنام آب نیل بود رفته اند

فورا" یك نفر نایب و جمعی سوار بخارج شهر میفرستد که شترها را ضبط کنند .

در یك فرسنگی خارج شهر فراشان به شترهاکه بار برنج داشته اند میرسند و میخواهند آنهارا ضبط کنند ساربانان و خدمه آن دو برادر حاضر به تمکین نمیشوند و نایب و فراشها را نیز مضروب میکنند تا اینکه فراشها اظهار میدارند که اربابهای شمارا دستگیر نموده اند شما هم باید مطیع شوید و بالاخره بارها و شترهارا هم برده و ظل السلطان آنها را تصاحب میکند از این سه برادر یکی بنام آقا میرزا اسمعیل که کمتر نام و نشانی در امر داشت از حبس مستخلص شد تا برود وجوهی راکه این دو برادر از مردم طلبکار میباشند وصول و جمع آوری نموده و بظل السلطان بدهد او هم پس از استخلاص از زندان مبالغ کثیری جمع آوری نموده و به ظل السلطان داد . ظل السلطان مشارالیه را مرخص نموده ولی این دو برادر را درحبس و زنجیر نگهه داشت . از طرف دیگر دستور داده بود که تمام دروازه های شهررا بسته و نگذارند کسی داخل و خارج شهر بشود و چون

پستخانه را هم از گرفتن تلگراف بهائیان منع نموده بود
این بود که عده از خانمهای احبّا مخفیانه به جلفای
اصفهان رفته در تلگرافخانه آنجا متحصن شدند و
تلگرافهائی بمرکز مخابره کردند و درخواست استخلاص
این دو برادر را نمودند . از طرفی یکی از خدام دو
برادر مظلوم بنام مشهدی حیدر که مرد متهوّر و شجاعی
بود و درموقع گرفتاری سلطان الشهداء و محبوب الشهداء
در آب نیل (دو شخصی برادران مظلوم) بسر میبرد روز
سوم گرفتاری آنان به اصفهان حرکت کرد و با آنکه
ورود به شهر ممنوع بود به لطائف الحیل متشبّث وبالاخره
به اصفهان وارد میشود و پس ازورود اطلاع میابد که
جناب آقا میرزاحسن و جناب آقا میرزاحسین هردو در
حبس و زنجیر هستند و امکان صدمه جانی هم برای آنها
پیش بینی میشود فورا" برای استخلاص آنها وبرای اینکه
از یکی از شهرها تلگرافی بمرکز مخابره و تظلم وداد
خواهی نموده و اقدام مثمر ثمری نماید قصد عزیمت به
کاشان مینماید تادرصورت امکان از کاشان تلگراف مخابره
کند و چنانچه میسر نگردید به طهران عزیمت کند لذا

مقداری وجه نقد برداشته و اسبی تند رو خریداری نموده اسب را بدون زین و برگ به کنار شهر آورده رها میکند اسب از محدوده شهر خارج شده و بچرا مشغول میشود مشهدی حیدر پس از ساعتی بعنوان اینکه اسب فرار کرده برای گرفتن آن از شهر خارج میشود یکی ازفراشان محافظ شهر او را دستگیر مینماید ولی او اظهار میکند اسب فرار کرده و میخواهد آنرا بگیرد و ضمناً باپرداخت وجهی ازدست فراش خلاص شده اسب بدون زین‌وبرگ را سوار میشود و بطرف کاشان حرکت میکند .

مشهدی حیدر بدون هیچگونه توقفی تا صبح به راه پیمائی مشغول بوده تا اینکه صبح روز بعد به کاشان وارد و یکسره به منازل عده‌ای‌از احبا رفته آنها را وادار میکند که بطور اجتماع به تلگرافخانه شهر بروند این عمل انجام میشود و عده ای از احبّاتا جلوتلگرافخانه آمده و مشهدی حیدر شخصاً به تلگرافخانه رفته و به رئیس تلگرافخانه اظهار میدارد که دو نفر سیدرا اصفهان در حبس و زنجیر ظل السلطان افتاده و میخواهند آنها را بقتل برسانند عده زیادی از فامیل و دوستان این

دو نفر از اصفهان حرکت نموده و برای تحصّن به اینجا میآیند الآن هم چند نفری که جلوتر آمده اند در بیرون تلگرافخانه ایستاده و میخواهند فورا" مراتب را بعرض اعلیحضرت شهریاری برسانید و فرمان شاهانه به ظل السلطان صادر شود که از قتل این دو نفر سید خود داری کند . رئیس تلگرافخانه اظهار میدارد چطور تلگرافخانه اصفهان تلگراف شما را نپذیرفت مشهدی حیدر جواب میدهد که بنا به امر ظل السلطان تلگرافخانه آنجا ازقبول تلگرافات در باره این موضوع امتناع میورزند . در این موقع رئیس تلگرافخانه از اطاق خارج میشود می بیند عدهٔ نسبته" زیادی جلو تلگرافخانه ایستاده اند این بود که قبول نموده و تلگرافی تهیه و جریان را به عرض ناصرالدینشاه میرساند روز بعد ناصرالدینشاه جواب میدهد که به ظل السلطان فرمان دادیم آن دو نفر سید را روانه طهران کنند تا در مرکز مملکت به گناه آنان رسیدگی شود .

مشهدی حیدر تلگراف را اخذ نموده و با وجود رنج سفری که از نبودن زین و برگ برای مشارالیه حاصل

شده بود مجدداً اسب را سوار شده و با تمام قوا برای رسیدن به اصفهان کوشش نموده و بالاخره به اصفهان میرسد همینکه بمیدان بزرگ شهر (میدان شاه) وارد میشود چشمش به جسد مطهّر آن دو برادر که آنها را شهید نموده بودند میافتد بناچاراز همانجا بمنزل خود باز میگردد (شرح شهادت در موقع خود باستحضار خوانندگان عزیز میرسد)

جناب مشهدی حیدر دارای الواح مفصّلی از خامهٔ گهربار حضرت بهاء الله جل اسمه الاعلی و همچنین حضرت عبدالبهاء ارواح العالمین له الفداء میباشند که مناسب است تعدادی از آن الواح مقدّسه بیاد آن متصاعد به رفیق اعلی درج گردد .

صحیفته الله المهیمن القیوم

هوالناطق الذاکرالعلیم الحکیم

الحمدلله الذی فتح ابواب العرفان بمقالید البیان و اظهر ماکان مکنوناً فی ازل الآزال و مستوراً عن الادراك و الابصار التکبیر و الثناء و السلام والبهاء علی ایادی امره الذین وجدوا عرف یوم الله و اقبلوا الیه

بقلوب نورآء و اخذ و ا اقداح الفلاح باسمی الا بهی من
ایادی العطاء اولئك عباد و صفهم الله فی کتبه و صحفه
و زبره و الواحه و جعلهم ایادی امره فی بلاد ه علیهم
رحمته من عند ه و عنایة من لد نه انه هوالفضال العزیز
الوهاب یاحیدر قد حضر کتابك فی المنظر الاکبر
المقام الذی فیه نطق مالك القدر و ذکر اولیائه و انز ل
لهم ما تبقی به اسمائهم و اذکار هم و ارواحهم و ما ظهر
منهم فی هذ االسبیل المستقیم علیهم بهاء الله رب —
العالمین یاحیدر افرح ثمّ اشکر بما فاز کتابك
باضفاء المظلوم اذ احاطته الاحزان من کل الجهات بما
اکتسبت ایادی الذین نقضوا المیثاق و کفروا بایات الله
العلیم الخبیر طوبی لعبدا قبل و قام امام العباد —
باستقامته اضطربت بها افئدة المعتدین قل یاحزب الله
ضعو االفساد و الاعتساف و خذ و العدل والانصافلعمری
انکم خلقتم لا صلاح العالم و تهذیب نفوس الامم انه
یفعل مایشاء و یحکم کیف یشاء و فی قبضته زمام الامور
لا اله الاّ هوالفرد الواحد المقتدر القدیر .
کبّر من قبلی علی اولیائی الذین شربوا رحیق العرفان

من ایادی عطائی و قاموا علی خدمته امری العزیزالحکیم
یا اولیائی هناك اسمعوا ندائی من شطر سجنی انه
یحفظکم و یهدیکم الی اللّٰه ربکم و رب السموات والارضین .
یاحیدر قل یا ملاء الارض اتقوالله ثم انصفوا فیما ظهر
بالحق و لا تکونوا من الظالمین قد کنت صامتاً انطقنی
الله و کنت ساکناً حرّکتنی ارادته تشهد بذلك کتبالله
العزیز العلیم صنعتو الاعتساف و خذوالانصاف انه
یحفظکم و یکون معکم فی کل عالم من عوالم الله انه ولّی
من اقبل الیه و ولیّ المخلصین قد خلقنا الخلق لهذا
الیوم و لکن القوم فی و هم مبین یرون و ینکرون یسمعون
و یعرضون الا انّهم من الا خسرین فلوحی المبین انا
اردنا فیهذا الحین ان نذکر احبائی الذین کانت
اسمائهم فی ورقة بیضاء ان ربك هوالمشفق الکریم .

جمال اقدس ابهی لوح دیگری بافتخار مشهدی حیدر
نازل فرموده اند که ذیلاً بنظر خوانندگان عزیز
میرسد .

هوالمشرق من افقه الاعلی

تبارك الذی نطق بین العالم و انطق المقربین الی

ذكر اسمه الاعظم انه لهو المقتدر على مايشاء لا اله الا هو العليم الحكيم قد ظهر الرحيق و جرى السلسبيل و بحرالحيوان امام وجه ربك الرحمن ينادى و يقول طوبى لمن فاز فى ايام الله و اقبل الى افق وحيه و نطق بثناء نفسه و قام على خدمته امره و لاذ بسلطانه ويل لمن كان محروما" عن نفحاته و بعيدا" عن كوثر قربه و ممنوعا" عن بحر وصاله انه من احقر الخلق يشهد بذلك لسان الله الملك العزيز الخبير كذلك اوقدنا نار البيان ليشتعل به الامكان ولكن القوم فى حجاب مبين توكل فى كل الاحوال الى الغنى المتعال ثم اشكره بما رشح عليك من بحر الوداد ما يبقى به ذكرك بدوام اسمائه الحسنى انه لهو الغفور الرحيم .

برای استحضار احبای عزیز از اینکه در زمان حضرت بهاء الله جل اسمه الاعلی بعضی عرایض تقدیمی بچه نحو بوده وچه نوع جواب عنایت میفرمودند اینک عکس دو فقره از عرایض تقدیمی مشهدی حیدر و جواب صادره از کلک مظهر وحدانیت الهی را بنظر خوانندگان عزیز میرساند .

هوالا قدس الا عظم

جمیع از برای لقای الهی خلق شده اند وکل راازاین مقام اعلی قسمت بوده و هست ولکن احتجابات خلق مابین فیض فیاض و احبای او حائل شده ولکن این امر متعلق به ظاهر است و در باطن هر نفسی الیوم باوامر الهیه فائز شد و بکتاب اقدس که از ملکوت مقدس نازل گشته تشبث جست از اهل لقا لدی الله محسوبست چه که با طلب و آرزوی عباد البته ایشان را از بحر فضل محروم نخواهد فرمود انه لهو المقتدر القدیر .

بسمه المعطی الفیّاض

الهی مارا از لقا قسمتی هست

الهی آنچه خیرماهست بفرمائید

حیدر

هو الاقدس الاعظم

جمیع از برای لقای الهی خلق شده اند و کل را از این مقام اعلی قسمت بوده و هست ولکن احتجابات خلق مابین فیض فیاض و احبای او حایل شده ولکن این امر متعلق بظاهر است
و در باطن هر نفسی الیوم باوامر الهیه فائز شد و بکتاب اقدس که از ملکوت مقدس نازل گشته تشبث جست از اهل تعالی الذی الله محسوب است چه که با طلب و آرزوی عباد
البته ایشان را از بحر فضل محروم نخواهد فرمود انه لهو المقتدر القدیر

بسمه المعطی الفیاض
الهی ما را از لقا قسمتی هست
الهی آنچه خیر است بفرمائید

هو الاقدس الاعظم

ندای الهی در جمیع احیان مرتفعست و قلم اعلی در کل اوان ناطق و این قلم در مقام اراده حق جل و عز بسته و همت و میفرماید ای مقبلین الیوم یوم یقین و عمل است نه یوم
ظن و ریب باید دوستان حق بکمال استقامت و اطمینان باحکام منزله در کتاب الهی عامل شوند البهاء لمن اتبع ما انزله الرحمن فی الالواح کذلک نطق اللسان
فی ملکوت البیان لتکون من العاملین

هو

سبحانک یا الهی و محبوبی

آنجا که عیان است چه حاجت به بیان است

شهریور صدر

هوالا قدس الاعظم

ندای الهی در جمیع احیان مرتفعست و قلم اعلی در کل اوان ناطق و این قلم در مقامی ارادهٔ حق جل و عز بوده و هست و میفرماید ای مقبلین الیوم یوم یقین و عمل است نه یوم ظن و ریب باید دوستان حق بکمال استقامت و اطمینان باحکام منزوله در کتاب الهی عامل شوند البهاء لمن اتبع ما انزله الرحمن فی الالواح کذلك نطق اللسان فی ملکوت البیان لیکون عن العاملین .

هـــو

سبحانك یاالهی و محبوبی

آنچه که عیان است چه حاجت به بیان است

حیدر

هوالا قدس الاعظم

انّا نذکر عباد الله خالصاً لوجهه و ما نرید منهم جزاء فی الملک و کفی بالله شهیدا انا انفقنا انفسنا و ارواحنا لخلاص العالم و کان الله علی ما اقول علیما من الناس من اعرض عن الحق و منهم من انکر برهان الله و آیاته و منهم من قال ان هذا الّا رجل اراد ان یضلکم عن الصّراط الذی کان مستقیما کذلک قالوا اذ ظهر محمّد رسول الله و من قبله اذا تی الروح بامر کان علی العالمین محیطا ان الذی فاز بهذا الامر انه من اهل الفردوس فی کتاب کان فی سرادق العز محفوظا کذلک تحرک القلم الاعلی و نطق لسان العظمته فیهذا المقام الذی کان باسم الله مرفوعا

حید ر

هو الاقدس الاعظم

انا نذكر عباد الله خالصا لوجهه وما نريد منهم جزاء في الملك وكفى بالله شهيدا انا انفقنا انفسنا وارواحنا لخلوص العالم كان الله على ما اقول عليما من الناس من اعرض عن [illegible]
برهان الله وآياته ومنهم من قال ان هذا الا رجل اراد ان يضلكم عن الصراط الذي كان مستقيما كذلك قالوا اذ ظهر محمد رسول الله ومن قبله اذ من الروح بامر كان [illegible]
حيطا ان الذي فاز بهذا الامر انه من اهل الفردوس في كتاب كان في سرادق العز محفوظا كذلك تحرك القلم الاعلى ونطق [illegible] ان [illegible]
باسم الله مرفوعا

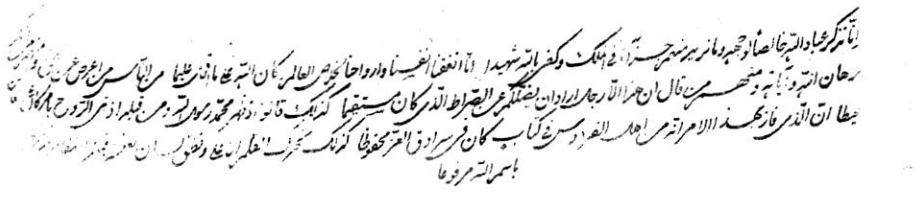

حيدر

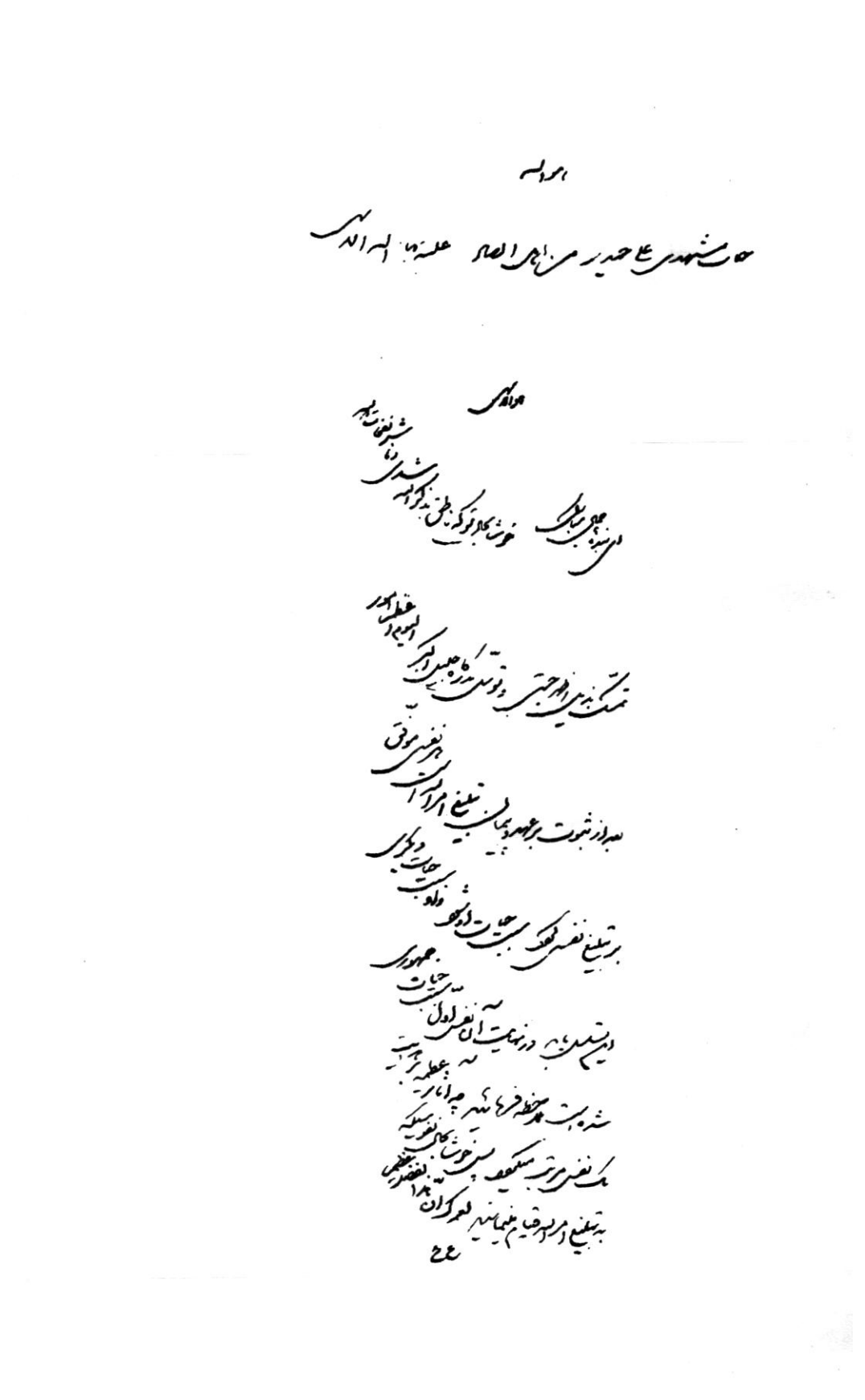

لوحی ازقلم مطهر حضرت عبد البهاء ارواحنافداه ـ بافتخار جناب مشهدی حیدر نازل شده که ذیلاً بنظر خوانندگان عزیز میرسد .

هـــوالله

جناب مشهدی علی حیدر من اهل الصاد علیه بهاءالله الابهی

هـــوالابهـــی

ای بنده جمال مبارك خوشا بحال تو که ناطق بذکرالله شدی و ناشر نفحات الله تمسك بذیل اطهر جستی و توسل بدرگاه جلیل اکبر الیوم اعظم امور بعد از ثبوت بر عهد و پیمان تبلیغ امرالله است هر نفسی موفق بر تبلیغ نفسی گردد سبب حیات او شود واوسبب حیات دیگری این تسلسل یابد در نهایت آن نفس اوّل سبب حیات جمهوری شده است . ملاحظه فرمائید چه آثار عظیمه بر هدایت یك نفس مرتب میگردد پس خوشا بحال نفوسیکه به تبلیغ امرالله قیام مینمایند لعمرك ان هذا لفضل عظیم

خانمهای متحصّن در تلگرافخانه جلفای اصفهان — در حدود شش شبانه روز میمانند که شاید نتیجه ای از تلگرافات مخابره شده بدست آورند . ظرف این مدّت شش شبانه روز ظل السلطان و دو نفر آخوند مذکور در اصفهان تصمیم به قتل این دو برادر گرفتند و روز ششم در همان طالار طویله رمضان میر غضب را گفتند برود آنها را سر ببرد رمضان اظهارکرد که من اشخاص محترم و اولاد پیغمبر را سرنمی برم .

پسر آقا شیخ باقر که نام او آقا شیخ محمد تقی بود میگوید هرگاه والد (شیخ باقر) و سایرین اجازه دهند این ثواب را من بدست خود میکنم و درخواست میکند لنگ و کاردی بیاورند تا همان وقت دو برادر سید را سر ببرد بالاخره حاضرین رمضان میر غضب را تطمیع نموده و ده تومان وجه باو میدهند (ده تومان وجه بسیار مورد توجهی در نود سال قبل بوده است) و او راحاضر به انجام این عمل میکنند رمضان به طالار طویله همانجائی که دو برادر مظلوم را غل و زنجیر نموده بودند میرود و تصمیم میگیرد همانجا در زیر زنجیر آنان رابقتل

برسانند زیرا تصور می نمود اگر آنها در خارج بقتل برسند ممکن است مردم ازدهام کنند و نگذارند این عمل واقع شود .

از طرف دیگر امام جمعه رفت در بالای عمارتهای طالار طویله مقابل دو برادر ایستاد که شاید دو برادر مظلوم وقتی میرغضب را ببینند و شهادت خود را حتمی دانند باو ملتجی شده مطالباتشان را باو بخشیده و اظهار ندامت از عقیده خود کنند لیکن عکس این فکر امام جمعه اتفاق افتاد بدین ترتیب که وقتی برادران مظلوم میرغضب را دیدند هریك برای شهادت بر دیگری سبقت جسته و جناب سلطان الشهداء به میرغضب میفرمایند بیا اول مرا خلاص کن و محبوب الشهداء هم همین اظهار را میکنند و روی را بکلی از امام جمعه آن مارخوش خط و خال پرزهر میگردانند و اعتنائی نمیکنند باری میرغضب در زیر زنجیر در حالیکه دو برادر دست در گردن یکدیگر داشتند آنها را شهید مینماید و سپس جسد دو برادر را بیرون کشیده میبرد درمیدان شاه در گوشه ای میخواباند .

امّا خانمها که در جلفا بودند اطلاعی از واقعه شهادت نداشتند و رئیس تلگرافخانه که ازاین جریان مطلع شده بود آنها را باصرار به شهر میفرستد که سرکشی به منزل هایشان نموده و مجددا" روز بعد مراجعت کنند و جواب تلگرافهائی را که به اطراف مملکت شده بگیرند خانمها قانع شده و بطورجداجدا به شهر مراجعت میکنند از آنجمله خانم فاطمه بیگم (مادر حسینعلی نویسنده این داستان) هم به شهر میآیند و وقتی به بازار مسگرها میرسند متوجّه میشوند که مردم در میدان شاه جمع هستند ایشان به میدان میآیند و میپرسند چه خبر است یکی میگوید دوبرادر از سادات را کشته اند و جسدشان را آورده و کنار میدان گذارده اند این خانم همانجا پایش میلغزد و بروی زمین میافتد تاساعتی چند در همانحال میماند و بعد وقتی بحال میآید و میخواهد میدان را ترك کند قادر به راه رفتن نمیشود و درد پای عجیبی عارضش میشود بطوریکه تا آخر عمر این کسالت او رازجر میداده این خانم زکیه نیز دارای الواح منیعه مقدسه

از جمال اقدس ابهی میباشند که چند فقره آن عکس برداری شده و در صفحات این کتاب برای استفاده مطالعه کنندگان گذارده شده است .

هوالناظر السامع المجيب

انانذكر عباد الله و امائه و بشرناهم فى كور البيان بهذا الاسم الذى به هدر المندليب على الاغصان باذن الرحمن قد ظهر الوعد و اتى الموعود بامر لا يقوم معه سطوة الامراء و لا شوكته العلماء و لا ثروة الاغنياء و لا ماخلق فى السموات و الارض ينطق و يقول يا ملاء الارض قد اتى مالك السماء بملكوت الاسماء باسمه الابهى الذى به استفرح الملاء الاعلى و ناح كل ذى عمامته بيضاء الذين اخذ و الاوهام و نبذ و االيقين عن ورائهم بما اتبعوا اهوائهم الا انهم من الغافلين الا انهم من الظالمين الا انهم من المفرضين قولى لك الحمد يا الهى بما ايدتنى على امر منع عنه روساء البلاد وفقهاء العباد اشهد انك انت المقتدر على ما تشاء وفى قبضتك مفتاح السّماء تمنع و تعطى و انك انت الفضال الكريم.

بنام دوست مهربان

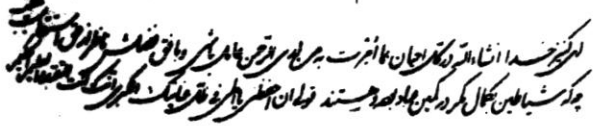

بنام دوست مهربان

ای کنیز خدا انشاء الله در کل احیان بما امرت به من لدی الرّحمن عامل باشی و بافق فضلش ناظر از حق استقامت بطلب چه که شیاطین بکمال مکر رکمین عباد بوده و هستند قولی ان احفظنی یا الهی فی ظلّ عنایتك الکبری انك انت المقتدر العلیم الحکیم

هـــــواللـــــه

سبحانك یا آلهی و محبوبی

فاطمه بیکم امة الله

بنام دوست یکتا

ای امةالله نامه ات لدی المظلوم حاضر انشاء الله بعنایت الهی و فضل رحمانی لم یزل و لا یزال بافق فضل متوجه باشی و در ظلّ سدره ساکن لحاظ عنایت الهی باحبّای خود متوجّه و جمیع را وصیت میفرماید بافعال و اعمال و اقوالیکه سبب ارتفاع امرالله شود و نفس عمل شهادت دهد بر تقدیس و تنزیه او از آنچه مخالف است بکتاب الله فاسئلی ربك بان یوفق الکّل علی ما یحب و یرضی .

هو

سبحانك یامقصودی و مقصود من فی العالمین

آنچه عیان است چه حاجت به بیان است

فاطمه بیگم

بنامه دوست یکتا

ای امة الله نامه ات لدی المظلوم حاضر انشاء الله بعنایت الهی و فضل رحمانی لم یزل و لا یزال بافق فضل متوجه باشی و در ظل سدره ساکن کاظ عنایت الهی باقبال خود متوجه
و جمیع را وصیت میفرماید بافعال و اعمال و اقوالیکه سبب ارتفاع امر الله شود و نفس عمل شهادت دهد بر تقدیس و تنزیه او از آنچه مخالف است بکتاب الله
فاسئلی ربک بان یوفق الکل علی ما یحب و یرضی

هو

سبحانک یا مقصودی و مقصود من فی العالمین

آنجا که عیان است چه حاجت به بیان است

فاطمه بیگم

باری در عصر همان روز حکم میشود که دو جسد را ببرند درخرابه های پشت مطبخ بگذارند و دیوار راروی آن دو جسد مبارك خراب کنند و همین کار را کردند ضمناً ظل السلطان آن حاکم سفاك خونخوار آقامیرزا اسمعیل برادر کوچك آن دو شهید را احضارنموده و با اخذ پول زیادی اجازه میدهد که برود و جسد ها را از زیر آوار خارج نموده در محلی دفن کند آقا میرزااسمعیل سه چهارنفر از نوکرهای خانواده شان را برداشته در همان شب با بیل و کلنگ میروند که جسد ها رااز زیر آوار بیرون آورده و در همان شب بمحلی بسپارند وقتیکه به مطبخ میرسند می بینند دیواریکه خراب شده تکیه بدیوار دیگر نموده و این دو جسد در آن زیر محفوظ مانده اند جسد ها رابرداشته همان شبانه به تخت فولاد (گورستان اصفهان نزدیك زاینده رود و سی وسه پل اصفهان) برده در همانجا دفن مینمایند . روز بعد که عوام قصد شرارت راداشته و میخواستند جسد ها را از میان ببرند می بینند که جسد ها نیست .

لوحی به افتخار آقا حسینعلی اخوی از کلک مطهّر حضرت بهاء الله جل ثنائه بمناسبت شهادت نورین نیرین نازل شده که عین لوح مبارک ذیلاً بنظر خوانندگان عزیز میرسد .

بسمی السامع المجیب

یاحسن قبل علی انّانجد منك عرف ارض فیها کنزت امانته الله المهیمن القیوم انك اذا اقبلت الیها و فزت بها خاطب بلسانی و قل یاارض الصّاد این سفینتی و این ناقتی و این امانتی و این مطالع حبّی و مشارق ودّی کذلك یامرك المظلوم از یرثی لاحبّائه بلسانه و بذلك یسمع نوح الثکلی من الملاء الاعلی فی هذه المصیبته التّی بها تکدّر العرش و ناح کلّ الاشیاء و تزعزعت ارکان الوجود باسمی الحاء رجع ذکرالذبیح و ذکر الخلیل و عویل البکاء و القوم فی الاوهام و الظّنون اذا وجدت عرف بیانی من قلمی الاعلی قل لك الحمد یا اله الغیب و الشهود بما ذکرتنی مرّة بعد مرّة اشهد انك انت الحق علام الغیوب طوبی لشهید سفك دمه فی سبیلی و لنفس هاجرت فی ارضی و لعبد نطق

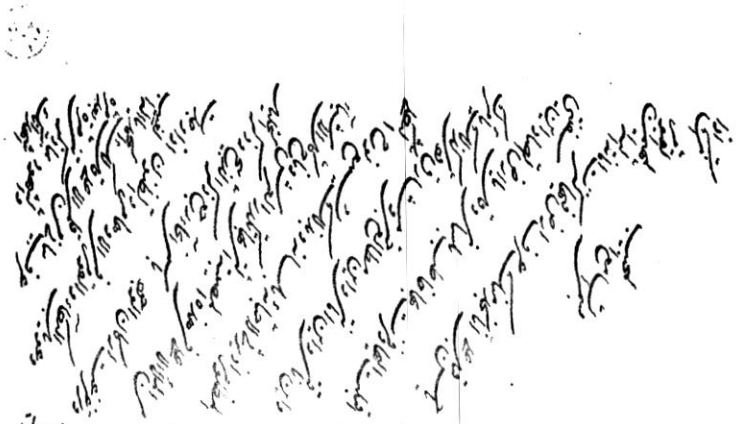

انت المحق علام الغيوب على الشهيد سفك دمه في سبيلك ونفس هاجرت في رضاك ولعبد نطق بثنائك وتقلب
اقبل الى مقامك المحمود كذلك وعد الك الحق العرش وهدرت حمامة الامر تلقاء وجهه تجاه مالك الغيب
والشهود انا نذكر بهم هاجر هاجر في سبيله لعمرك نذكرنا هم بما لا يعادله كنوز العالم ولا ما عند الامراء والملوك

بثنائى و لقلب اقبل الى مقامى الممنوع كذلك ولمع الديك لدى العرش و هدرت حمامته الا مر تلقآء وجه ربّهـــا مالك الغيب و الشهود انآ نذكر كلّ مهاجر هاجـر فى سبيلى لعمرى ذكرناهم بما لا يعادله كنوزالعالـم و لا ما عند الا مر آء و الملوك.

فصل دوّم

در بیان شرح عزیمت عدّه ای از احبای مقیم اصفهان به طهران پس از شهادت نورین نیّرین

همان شبی که شهادت سلطان الشهداء و محبوب الشهداء اتفاق افتاد و جسدها بخاك سپرده شد این بنده حسینعلی که در حدود هیجده سال داشتم بمعیت اخوی آحسنعلی که بزرگتر از بنده بود و آقا محمد حنا ساب خادم سلطان الشهداء و پسر ایشان آقاابوالحسن و حاجی عبدالله نجف آبادی بطور مخفی از اصفهان بیرون آمدیم یك قاطر ماد و نفر برادر داشتیم و دو الاغ هم از برای سه نفر دیگر تهیه گردید و بدون مقصد سر به صحرا گذاشتیم درهشت فرسنگی اصفهان در محلی بنام گز در سرای شاه عباسی منزل نمودیم . نزدیك به مغرب بود دیده شد دو نفر در اطاق تاریکی در همین سرای نشسته اند پس از تحقیق معلوم شد آقا عبدالحمید و آقا محمد پسران ملاجعفر بوجار معروف بهائی بودند آنها را هم آورده نزد خود نگهداری نمودیم و روز بعد

بطرف مورچه خوارعزیمت و سومین شب بمعیت قافله به منزل سوم رسیدیم حاجی عبد الله که یکی از همراهان بود برای تهیه نان و آب به خارج کاروانسرا رفت پس از مراجعت مذکور داشت که میرزا زین العابدین جرّاح که از احبّابودند باپای پر از آبله در یکی از اطاقهای کاروانسرا افتاده فرستادیم ایشانرا هم آوردند و ما مجموعاً هشت نفر شدیم با این ترتیب محفلی آراستیم و در تاریکی محض به تلاوت آیات مبارك مشغول شدیم و سپس عقد مشورتی نموده که بکدام سمت روی آوریم تا از گزند بدخواهان و ظالمان ارض درامان باشیم پس از شور و رسیدگی به وضع مالی خود چنین تصمیم گرفتیم که با همان یك قاطر و دو الاغ بطور پیاده و سوار بکاشان عزیمت کنیم بهمین نحو اقدام شد تااینکه به کاشان رسیدیم کلیهٔ احبّای کاشان در خفی بودند وممکن نشد آنها را ملاقات کنیم .

این بود که پنج نفر از ما برای معالجه پاها و رفع کسالتشان در کاشان توقف نمودند و بنده و اخوی و حاجی عبد الله پس از یك شب توقف در کاشان بسوی

قم عزیمت و به منزل دوم بنام سن سن رسیدیم یکی از دوستان بنام محمد بیك و کسانشان که از احبّا بودند و داد و ستد تجارتی باهم داشتیم و ساکن سن سن بودند مارا دو روز ودو شب در آن محل نگاهداشتند منتهای محبت را درباره ما مجری داشتند روز سوم بسوی قم حرکت نمودیم در راه هرکس که ما را می شناخت شروع به فحاشی میکرد و در صدد ایذاء و اذیت بر میآمد از آنجمله در منزل آخر که حوض سلطان بود در سرای شاه عباسی وارد شدیم سرایدار آنجا نگاهی بما کرد و بنده را شناخت فریاد برآورد که بابیهای فلان فلان شده کجا فرار کرده اید و به کجا میخواهید بروید خوب بچنگ من افتادید امشب سرتان را گوش تا گوش میبرم و روی سینه تان میگذارم و باینطریق ثوابی خواهم کرد مسافر در آن سرا زیاد بود همه دور ما جمع شدند و با نظر توهین آمیز بما نگریستند و هرکدام ما را به نحوی سرزنش و ملامت مینمودند ماچون چاره ای نداشتیم و مرگ را تقریبا" حتمی میدانستیم مع الوصف در اطاقی در کوشه ای از سرا مقر گرفتیم زیرا جز این سرا در آن

بیابان خشك و سوزان هیچ محلّی نبود در هرحال از حرکات زشت آن بد بخت بی نهایت افسرده بودیم و او را بخدا واگذاردیم تا سزایش را بدهد .

در این بین شخصی از خوانین با عده ای سوار ودستگاه زندگی کامل وارد آنسرا شد ودر قسمتی از کاروانسرا منزل نمود پس از نیم ساعتی مغرب شد شخصی سرایدار که مارا مورد لعن وطعن و دشنام قرارداده بود آمد جلو سرا ایستاد وفریاد برآورد مسافرینی که در این کاروانسرا هستند از اینساعت به بعد دیگر نمیتوانند از سراخارج شوند درب سرا بسته میشود و هیچکس را حق خروج نیست .

هر فلان فلان شده ای (ناسزا گفت) بخواهد از سرا خارج و یاداخل شود چنین و چنان میکنیم .

این کلمات زشت به آن خان تازه وارد گران آمد . حکم کرد سواران همراه خود سرایدار راگرفتند ودر وسط کاروانسرا خوابانیدند و سپس به کلیه مسافرین اخطار کرد که جمع شوند و ناظر تنبیه سرایدار هرزه گوی باشند دو نفر از سواران او را محکم گرفتند و دو نفر هم با

شلاق از پشت گردن تا پای او را ازضربات شلاق سیاه نمودند ماهم ناظر جریان بودیم و دانستیم که خیلی زود به سزای گفتار ناپسندش رسید . سرای دار درحالت فلاکت بار بگوشه ای افتاد و ما جان سالم بدربردیم .

پس از دو روز از این واقعه وارد طهران شدیم در پای قاپق (فعلا" میدان اعدام است) درسرائی منزل گرفته چند روزی استراحت نمودیم تا خستگی راه مرتفع شود و بعد از چندی میرزا اسدالله اصفهانی به سراغ ما آمد و مارا به دروازه دولاب در خانه ای . که متعلق به ملاجعفر اصفهانی که از احبا بود برده منزل داد بعد متدرجا" به بازار آمده بمعیت اخوی آحسنعلی حجره‌ای گرفتیم که شبها در آنجا بیتوته نموده روزها کارو کسبی انجام دهیم در اینموقع جمال اقدس ابهی جل جلاله مبلغ یکصد تومان حواله فرمودند که برای سرمایه بین مهاجرین تقسیم شود آن وجه تقسیم شد و هر نفر سه تومان و خورده سهم مان شد و هرکدام به کارو کسبی مشغول شدیم من جمله بنده و اخوی در سرای دوستعلی خان حجره گرفته و مشغول داد و ستد شدیم و درمدت

بسیارقلیلی صاحب ثروت قابل توجهی شدیم . عکس عده ای از احبائیکه از اصفهان به طهران عزیمت نموده اند منجمله آقا حسنعلی اخوی و اینجانب که در جزء آنان میباشیم در صفحه مقابل ملاحظه میفرمائید .

این بنده و اخوی با وجود اینکه در اصفهان دارای ثروت کافی بوده و بکار تجارت مشغول و از اموال منقول و غیر منقول نیز بی بهره نبودیم لیکن هیچگونه وجهی از این اموال نصیب مان نگردید و فقط همان سرمایه مرحمتی جمال اقدس ابهی موجب شد که ما مجددا" به کار تجارت مشغول شویم و این بنده در حدود سال ۱۲٦۰ شمسی (یعنی ۸۵ سال قبل) زمینی در جنوب باغ فردوس فعلی (که درحال حاضر بیمارستان زنان میباشد) جنب بازارچه مادرآقا در حدود ٤۰۰ متر تهیه کرده و تعداد ۹ باب اطاق و زیرزمین در آن احداث نمود و این همان مکانی است که زندگانی را در طهران در آن شروع نموده و پس از چندی همین منزل که با سرمایه عنایتی هیکل مقدس مظهر ظهور کلی الهی خریداری شده بود محل استقرار

عرش مطهّر مبشر اعظمش حضرت رب اعلی روحی لشهادته الفداء برای مدت چهارسال گردید که شرح آن در فصل سوم مذکور خواهد شد .

ضمن لوحی از خامهٔ گهربار حضرت بهاء الله جل اسمه الاعلی که به افتخار مهاجرین اصفهان نازل گردیده در باره این بنده عنایات زیر مرحمت گردیده

و هذا مانزل لجناب حسینعلی علیه بهاء الله قوله تبارك و تعالی

یاایها الموسوم باسمی و الناظر الی افقی اسمع ندائی من شطر سجنی انه لا اله الّا انا الحق علام الغیوب قل یا ملاء البیان هذا یوم الله لا یذکر فیه آ لا هو زعما" لا نفسکم و انف الذین کفروا بالله المهیمن القیوم یعترفون بالبیان و ینکرون مرسله و منزله الا انهّم لا یشعرون . غلبت علیهم شقوتهم و نسوا ما عملوا من قبل یشهد بذلك لوح الله رب ما کان و مایکون نوصیك و الذین آمنوا بالاستقامته الکبری و بما یرتفع به امرالله مولی الغیب و الشهود . البهاء علیك و علی من معك.

امّا در مورد تقسیم دارائی حضرت سلطان‌الشهداء و حضرت محبوب الشهداء بین حکومت (ظل السلطان) و امام جمعه نزاع واقع شد و کار بجائی رسید که در حدود روز چهلم شهادت آن دو نفس مقدس شهر اصفهان یك پارچه آتش شد باین طریق که امام جمعه با عدّه زیادی از مردم بسوی دارالحکومه حرکت نمودند تا ظل السلطان را ملاقات نموده و اورا وادار کنند که در تقسیم دارائی دو برادر مظلوم سهم بیشتری برای امام جمعه در نظر بگیرد زیرا امام جمعه به عوام الناس گفته بود دارائی بابیها باید بمصرف پیشرفت اسلام و جلوگیری از تبلیغات این فرقه برسد از جهتی ظل السلطان هم در محل کارخود در اطاقی مخفی شده و تلگرافی به طهران مخابره کرد که مرا نجات دهید چون امام جمعه مردم را علیه من بر انگیخته و در نظر دارند که مرا به قتل برسانند . ناصرالدینشاه از این قضایا بی اندازه متغیر شده و حکم نمود که فوجی از سربازان با تجهیزات کافی به طرف اصفهان حرکت نموده و اصفهانرا زیرو رو کنند و مردم را تنبیه و سرکوبی

نمایند سربازان با تجهیزات جنگی بسوی اصفهان حرکت نموده که دستورات شاهنشاه را بموقع اجرا گذارند . از طرفی جریان به اطلاع امام جمعه و اهالی شهر رسید که قشون مملکتی برای سرکوبی به سوی اصفهان در حرکتند و بمحض ورود به اصفهان دستور شاه را بموقع اجرا خواهند گذارد لذا به تکاپو افتادند که راه و چاره ای یافته و از این مخمصه نجات یابند در این ضمن مشهور است که امین السلطان تلگرافی به امام جمعه نمود که شما باشیخ باقر فورا" نسبت به خاموش نمودن این آتش قیام نمائید و اگر ظل السلطان را نمیخواهید که حکومت کند حاکم دیگری فرستاده میشود زیرا با دستوراتیکه شاه به قشون داده است مسلما" خون جمع بیگناهی از اهالی بخاك ریخته خواهد شد . چون این تلگراف به پیشوایان مزبور رسید فورا" درسکوت و سکون ناس اقدام نموده دکان و بازار باز شد و به امین السلطان طی تلگرافی اطلاع داده شد که مردم به کار مشغول شده و بحران ازبین رفته است این بود که طبق دستور امین السلطان سربازان و تجهیزات که به

قم رسیده بودند از آن محل بطهران باز گشتند .

از جهتی جمعی مأمور از طهران به اصفهان عزیمت نموده و امام جمعه را محرمانه دستگیر نموده بطهران فرستادند . بطوریکه نوکرهای امام جمعه اطهار میداشتند همان نوع که لجّاره خلق به منازل سلطان الشهداء و محبوب الشهداء ریختند و بغارت و چپاول مشغول شدند بهمین نحو هم مأمورین با امام جمعه وخانواده اش رفتار نمودند و ضمن چپاول زندگی آنان آنها را از اصفهان حرکت دادند . همینکه این عده به نزدیك طهران رسیدند از طهران سواران غضب حرکت نموده امام جمعه را بخواری و پستی به طرف خراسان حرکت دادند همراهان او بعضی بطهران و بعضی به اصفهان عزیمت نمودند . پس از ورود بخراسان درآنجا حبس نظر گردید و آنچه واسطه نزد ناصرالدینشاه فرستاد که اجازه مراجعت به اصفهان بدهند مورد قبول واقع نشد تا اینکه مرحوم حاجی میرزاحسن شیرازی که مقرب درگاه ناصرالدینشاه بود از شاه خواهش نمود و اجازه داد که امام جمعه باصفهان رفته و در خانه ای انزوا

اختیار نموده هیچ نوع فعالیتی نداشته باشد با کسب این اجازه امام جمعه پس از گذشت دو سال بطور مخفی به اصفهان مراجعت نموده و در کنج عزلت بدون هیچگونه ملاقاتی چند صباحی را گذراند تا در همان خانه به مرضی مبتلا شد که قلم از شرح آن عاجز است . مختصر اینکه گلوی او باد کرد و دو یک زخمی قوی به مثل مار بود و طرف گردن او (همان جائیکه دست زده بود به گردنش و گفته بود تمام مسئولیتهای از بین بردن این دو برادر بر گردنم) پیدا شد اطباء آنچه معالجه نمودند نتیجه نبخشید بناچار اطباء از معالجه او عاجز شدند و در نتیجه بوی عفونت این زخمها خانواده اش را منزجر نموده او را بردند در خانه خرابه ای پشت همان خانه خودشان و در اطاق مخروبه ای منزل دادند . صدای فریاد او در اواخر حیاتش مانند صدای حیوانی شده بود و آنقدر این صدا ادامه یافت تا مرگ بر او غالب شده و بمقر خود که اسفل جحیم بود رجوع نمود .

جمال قدم جل ثنائه در لوحی شرح نزول عذاب بر امام جمعه (رقشاه) را چنین میفرمایند .

قد اخذ الرقشاء بقهر من عنده و ترکه تحت سیاط عمله المنکر المبغوض انه کان من اسّ الفساد و جرثومه قد سلطنا علیه قبل العقبی عقاباً فی الدنیا استعاذ منه اهل النار الی الله المقتدر القدیر قد احاطته نفحات العذاب من کل الجهات و هذا قبل خروج الروح و بعده ساقته ملائکته القهر الی اسفل السافلین

(اقتباس از کتاب نورین نیرین)

ملاحظه فرمائید عذاب الهی برای این شخص در این عالم آنچنان بود که پس از مرگش هیچکس از اهل اصفهان جرئت نکرد این امام جماعت را بخاک بسپرد عاقبت بوسیله چند نفر حمّال جسدش بخاک سپرده شد .

امّا شیخ باقر زن صیغه ای داشت که بسیار زیبا بود و ظل السلطان با او محرمانه راه معاشرت پیدا کرد تا اینکه کم و بیش اطرافیان حاکم ستمکار ملتفت شده و حجة الاسلام را باخبر نمودند .

حجته الاسلام چون کار را بدین منوال دید درخواست نمود که چندی به عتبات عالیات رفته و در آن دیار مقر گیرد ظل السلطان با درخواست او موافقت نموده

دستور حرکت آنها راصادر نمود ضمناً در خفا فرّاشان خود را مأمور نمود کلیه اهل حرم سرای شیخ باقر را به استثناء آن زن صیغه حرکت دهند که بهمین منوال انجام شد و شیخ باقر به کربلا و نجف عزیمت نمود و ضمناً دستور داده شد که دیگر حق ورود به ایران و استفاده از اموالیکه بهر نوع جمع کرده بود نخواهد داشت عاقبت حجته الاسلام پس از چندی در حضیض ذلت و خواری باشّد سختی و ملال از این عالم بمقر اصلی خود شتافت در موقع مرگ او اخوی آقاحسنعلی نور و آقا میرزا زین العابدین کاشی جرّاح در کربلا بودند و اشعاری بدین مناسبت برای این بنده فرستادند که چند بیت آن اینست .

درسال غشا بنزد رقشاء بردند
ذئبی که درید درصفاهان نجمین
گرگ اجل آمد ودرید آن گرگی
گوپنچه فرو برد بخون نورین
بسیار درید یوسف ابهائی
تاخاك نجف فرو گرفتش عینین

حضرت بهاء الله جل اسمه الاعلی درباره این شخص میفرمایند . و اخذنا الذئب برجع ما اطلع به الا الله رب العالمین و کان ذلك اول سنته اعترض علی اسمی الحاء ان ربك لهو المنتقم الشدید لعمری لا یبرئه الدواء و لا یعالجه مافی ملکوت الانشاء یزید و لا ینقص الی ان یرجع الی مقره اذا یری ما لا یحصیه الذکر و لا کل محص علیم .

امّا ظل السلطان چون نظر داشت که بمقام سلطنت برسد این بود که ناصرالدینشاه از این جریان مطلع شد و او رامورد خشم و قهر قرار داد ایالات وسیعهٔ را از او گرفتند و فقط حکومتش منحصر به اصفهان شد عاقبت به خارج از ایران سفر کرد و پس از مراجعت مبتلا به مالیخولیا گردید تا اینکه در نهایت بدبختی جان داد و جسدش را به مشهد بردند و دفن کردند مشهور بود که در بین راه سگی گرسنه شبانه خود را بجسد ظل السلطان میرساند و مقداری از گوشت و استخوان او را میخورد و بیان مبارك حضرت عبد البهاء روح ماسواه فداه که فرمودند (اللهم سلط علیه کلبا" حتی یقضم عظمه کاملا")

تحقق یافت .

آمابنده و اخوی آقا حسنعلی چندی که در طهران مشغول به کسب و کار شدیم مجددا" معروف خاص و عام گردیدیم تا اینکه با مر ناصرالدینشاه و جوه احبا را — دستگیر و حبس نمودند از آنجمله فرستادند تااخوی آقا حسنعلی را که بزرگتر از اینجانب بودند و بایکدیگر کار میکردیم دستگیر کنند اینجانب در حجره نشسته بودم دیدم یك نفر نایب و یك نفر فرّاش آمد و مرا دستگیر نموده به دیوانخانه بردند در دیوانخانه به نایب محمود که نایب کل بود اظهار داشتند چون آقاحسنعلی برادر بزرگ این شخص نبود ما این جوان را آوردیم باری مرابردند دردیوانخانه و در اطاق تفتیش جای — دادند در آنروز چهارنفر دیگر را بغیر از بنده گرفتند وآوردند تاشب مارا استنطاق کنند .

در اطاق بزرگتر عدّه ای زیاد از احباء جمع بودند و آنها استنطاق شده بودند بنده از دور آنهاراشماره نمودم در حدود ٢٤ نفر بودند که نام عدّه ای از آنها عبارت بود از جناب ابوالفضائل — حاجی ملاعلی اکبر

شهمیرزادی ــ میرزا زین العابدین جرّاح ــ ملا محمد عطّار ــ شیخ ابوالقاسم عطّار و جمع دیگری . همینکه شب فرارسید استنطاق ما شروع شد . مستنطقین عبارت بودند از نایب السلطنه ــ وزیر نظام و کنت وارد طالار شدند و نایب محمود مقابل وزیر نظام ایستاد و اظهارداشت پنج نفر حاضرین باسامی آحسینعلی اصفهانی ملقب به نور ــ امحمد رضایزدی ــ حاجی میرزا حبیب الله ذبیح ــ ملا احمد و سید حسن کاشانی بابی هستند آنهارا دستگیر نموده ایم .

اولین کسی راکه برای استنطاق خواستند اینجانب بودم که از همه جوانتر بودم . وارد طالار شدم ملاحظه شد نایب السلطنه پای بخاری نشسته مشغول خوردن مرکبات است و در دوطرف او وزیر نظام و کنت قرار دارند و در کنار طالار هم شخصی بنام غلامحسین کفری ایستاده که مأمور غضب نایب السلطنه است . این مأمورین غضب آماده انواع زجر و اذیت به متهم بودند حتّی اگر دستور گردن زدن متهم هم صادر میشد اجرا مینمودند زیرا خود پادشاه مستبد بود و هرچه دستور

میداد فورا" اجرامیشد نایب السلطنه و حکام هم بهمین نحو دستوراتشان انجام میشد مثلا" گویند ایامّی را که ناصرالدینشاه به پاریس رفته بود و از پیشرفت ها وصنایع آن مملکت بازدید مینمود به دستگاهی برخورد که نام آن گیوتین بود از مسئولین امر سئوال کرد کاراین دستگاه چیست آنها بعرض رسانیدند که مجرمین به اعدام وسیله این دستگاه گردنشان قطع شده وبحیات آنان خاتمه داده میشود . ناصرالدینشاه اظهار تمایل نمود که کار این دستگاه را مشاهده کند باو جواب دادند که برای فردا ساعت ٤ صبح محکوم به اعدامی بااین دستگاه سراز بدنش جدا خواهد شد چنانچه مایل باشید درساعت معلوم برای مشاهده کاراین دستگاه حاضرشود . ناصر الدینشاه گفت بد نیست برای فردا خواهیم آمد . روز بعد ناصرالدینشاه بنا بر معمول از خواب برخاست و پس از صرف صبحانه در ساعت $8\frac{1}{2}$ با عدّه ای از وزراء و اعیان و اشرافی که در التزام رکابش بودند به محلی که گیوتین بود روانه شدند ناصرالدینشاه اظهار نمود که محکوم به اعدام را بیاورید و حکم را درباره اش مجری

دارید تاماعمل این دستگاه را از نزدیك مشاهده کنیم مسئولین امر بعرض میرسانند که حکم در بارهٔ محکوم در ساعت معین بموقع اجرا گذارده شد و دیگر محکومی فعلا" موجود نیست که بنا برحکم دادگاه در این ساعت اعدام شود ناصرالدینشاه متغیر شده و گفت چه قوانینی در ممالك خارج موجود است من امر کردم محکوم رااعدام نکنند تامن جریان عمل دستگاه رابه بینم مجددا" بعرض رسانیدند که اجرای حکم دادگاه باتعیین ساعت و روز است و هیچگونه تعویق و یا تسریعی بعمل نخواهدآمد در هرحال ناصرالدینشاه اظهارداشت اکنون که شما محکومی ندارید و منهم باید کار دستگاه را به بینم خودم شخصی را ازبین ملتزمین رکاب خودم انتخاب میکنم که دستگاه گردن او را بزند تامن مشاهده کنم و در ضمن گفتن این موضوع روی را به پشت سر خویش معطوف و یك یك حاضرین را براندار نمود که کسی راانتخاب کند البته حاضرین بی نهایت مشوش گردیدند که چه کسی را انتخاب خواهد نمود . لیکن مسئول امر به ناصرالدینشاه اظهارداشت بهیچوجه مقدور نیست

چنین عملی انجام شود زیرا هرکس که محکوم به اعدام میگردد در دادگاههای مختلف محکومیت او تائید شده و دادستان وسپس مقامات عالیه هم موافقت میکنند بعدا" در وقت معلوم حکم اجرا خواهد شد ناصرالدینشاه — بناچار مأیوس شده و بمحل اقامت خویش باز گردید

همچنین از مسعود میرزا ظل السلطان حکمران اصفهان و شهرهای مرکزی ایران شکایت کنند که روزی یکی از سفرای خارجی تفنگ دولول شکاری برای او به هدیه آورده بود حکمران سفیر را به اطاق کارخود هدایت نمود . اطاق کار حاکم در طبقه دوم عمارت بود که پنجره های بزرگ آن با شیشه های الوان بسیار ظریف تزئین گردیده و سه طرف دیوارهای اطاق را پوشانیده بود . ظل السلطان به سفیر اظهار داشت که این تفنگ چه مزیتی با سایر تفنگ های شکاری سرپر دارد سفیر گفت مزایایش زیاد است و از همه مهمتر برد آن است که تا حدود ۱۰۰ متر را بطور دقیق هدف قرار میدهد بعلاوه تاثیرش در ۱۰۰ متری مانند ۵متری است و کمال شدّت و حدّت در آن پیش‌بینی شده است

ظل السلطان از این سخنان سفیر مسرور گردید و گفت بد نیست آزمایشی هم از آن بعمل آید . دستور داد قسمتی از پنجره رو به حیاط را بالا کشیدند وخود جلو پنجره ایستاده تفنگ رادردست گرفت که هدف یافته و شدّت فشنگ را آزمایش کند هرچه توجّه کرد چیزی نیافت . یکمرتبه چشمش به کنار حوض بزرگ وسط حیاط افتاد که کلفتی در آنجا مشغول بکاری بود . گفت بد نیست که این زن را هدف کنیم وبدون هیچ معطلی ماشه تفنگ را کشید فشنگ صفیر زنان به مغز کلفت بیچاره خورد و جسم بی جان آن بخت برگشته را به روی زمین درغلطاند ظل السلطان شروع به خندیدن نمود و اظهار داشت خوب تفنگی است زیرا امتحان شد و دقّت دربرخورد به هدف آن نیز معلوم گردید . باری از مطلب دور شدیم . نایب السلطنه در نهایت بشاشت رو به اینجانب نمود و دستور داد جلوتر بروم پیش رفتم تا چند قدمی او باز تکلیف کرد که جلوتر بیائید بالاخره اینجانب راپای صندلی خود نشاند و با محبت زیاد گفت من هم مخالفتی باشما ندارم و بنای سئوال و جواب را گذارد

بنده هم با سادگی جواب کلیه سئوالات او را دادم از دیانت سئوال کرد اظهارداشتم موعود جمیع کتب آسمانی و قرآن مجید ظاهرشده است . از کسانیکه باین دیانت گرویده اند سئوال کرد اظهار داشتم همه بخون خود شهادت داده اند که این دیانت برحق است وعده زیادی هم تاکنون در این راه شهید گشته اند از جریان اصفهان سئوال کرد شهادت آن دو نفس مقدس ـــــ (سلطان الشهداء و محبوب الشهداء) را شرح دادم بالاخره تا مدت چهارساعت استنطاق ادامه یافت بعد بنده را باطاق دیگر برده و سپس میرزا محمد رضا را طلبیدند یکساعت هم با ایشان مذاکره نمودند و سپس سه نفر دیگر را نیز احضار نموده و تا نیمی از شب همه را استنطاق نموده و ما را نزد سایرین که استنطاق شده بود فرستادند .

بعد از خاتمه استنطاق نایب محمود آمد و اظهار داشت که میرزا حسینعلی را مرخص فرمودند بنده بیرون آمده و بمنزل رفتم اهل منزل بشدّت ناراحت بودند شرح حال خود وسایرین را به کلیه احبا اخبار نمودم

اخوی از ترس اینکه مبادا دستگیر شوند به قزوین حرکت نمودند و چون قزوین هم منقوش بود و احباء مخفی بودند مجدداً به طرف طهران مراجعت نمودند لیکن در طهران هنوز آتش ظلم و اعتساف زبانه میکشید و بسراغ عده دیگری از احباء از قبیل استاد اسدالله آهنگر ــ استاد آقاجان سلمانی ــ آقا محمد کریم عطار و چند نفر دیگر و همچنین بسراغ اخوی جهت دستگیر نمودنشان آمدند البته اخوی مجدداً با تبدیل لباس بسوی مازندران عزیمت نمودند و چون در آنجاهم صلاح اقامت نبود به بارفروش و سپس به دهات مافورجک رفته در منزل ملاّعلی جان شهید چند شبی را گذرانیدند و بعداً از چندی باز بسوی طهران حرکت کردند .

اتفاقاً پس از اینکه ایشان از نزد ملاعلی جان شهید خارج شدند عدهٔ ای فراّش به سراغ آن مظلوم رفته او را با جمع دیگری دستگیر و به طهران آورده در انبار دولتی محبوس نمودند و عاقبت پس از چند روزی آن بی گناه را به کمال عذاب در طهران شهید نمودند جسد مبارکشان در پای قاپق بود و کسی جرأت نداشت که جسد راتحویل

بگیرد عکسی از جریان این شهادت در پای قایق‌برد اشته شده که گویا ملاعلی جان شهید در روی سکـوی مقتل افتاده و مردم در اطراف میدان مشغول تماشای این منظره اند این عکس‌برای ملاحظه در این کتاب گذارده شد .

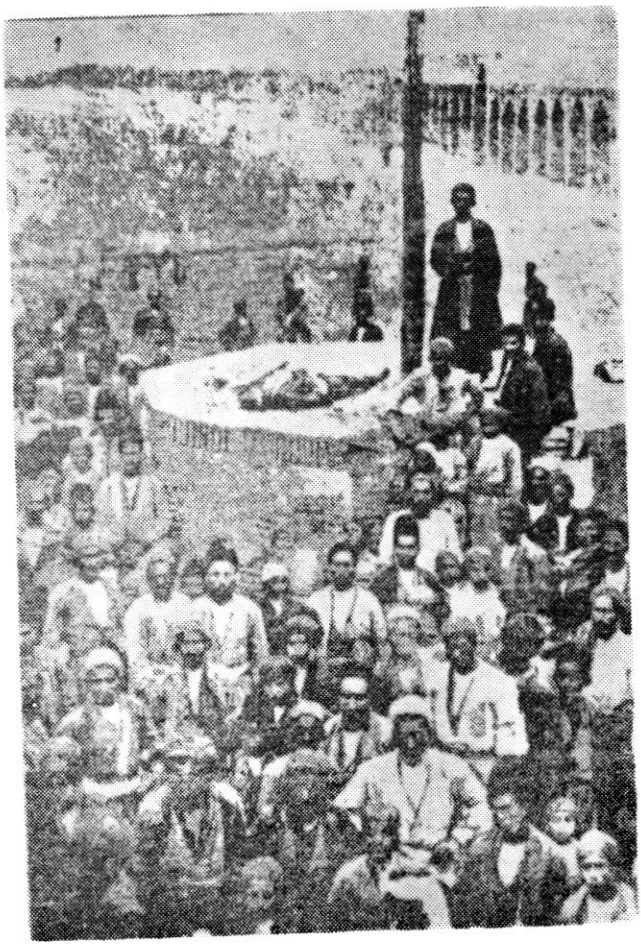

عصر همان روز شهادت ملّاعلیجان خانم شیردلی بنام باجی سوسن و اهل شهمیرزاد راکه درهمسایکی این بنده بود خواستم و درخواست کردم که برود و جسد آن شهید را برداشته و در قبرستان دفن کند و وجوهی برای حمل جسد و کفن و دفن داده شد و آن شیرزن رفت پای قایق و قراری با میرغضب ها گذاشت و جسد را گرفته برد به قبرستان و دفن نمود بعد میرغضب هارا همراه برداشته آورد درب خانه من و گفت صبر کنید که از اینجا پول گرفته بشماهابد هم او آمد و پولی گرفته بآنها داد و روانه شان ساخت لیکن مأمورین که در جستجوی این جمع بی گناه بودند منزل مارایافتند و از روز بعد مرتبا" مزاحمت فراهم ساختند بناچار مجددا" اخوی بطرف ورامین حرکت نمود که مبادا دستگیرشوند و چون نایب السلطنه اصرار داشت که اخوی رادستگیر کنند این بود که بالاخره ایشان به معیت برادرکوچکتر بنام زین العابدین بطرف بغداد عزیمت مینمایند در بین راه همدان در سرائی منزل میگیرند اتفاقا" شخصی اصفهانی درآنجا آنهارا میشناسد و مراتب را

فورا" به حکومت اطلاع میدهد حکومت فراشهای خود را فرستاده و این دو نفر را دستگیر نموده محبوسشان میکند . دو روز و دو شب در حبس میمانند و مأمورین حکومت فراموش میکنند که غذائی با آنها بدهند . اتفاقا" خانمی از احبّاکه مادر آقا محمد اسمعیل خیاط باشد و از طرف پدری منسوب بودند بسراغ این دو برادر میروند وقتی میرسند می بینند این دونفر درشرف موت هستند فورا" غذائی تهیه و مراتب را بحکومت اطلاع میدهند حکومت میگوید آنها را ببرید و معالجه کنید اخوان مرخص میشوند وچند روزی تحت معالجه قرار میگیرند تا اینکه بهبود یافته و به سوی بغداد حرکت میکنند دراین اوان لوحی از خامه گهربارحضرت بهاء الله جل ثنائه به افتخار اخوی آقاحسنعلی نازل گردید که عین لوح مبارک درج میگردد .

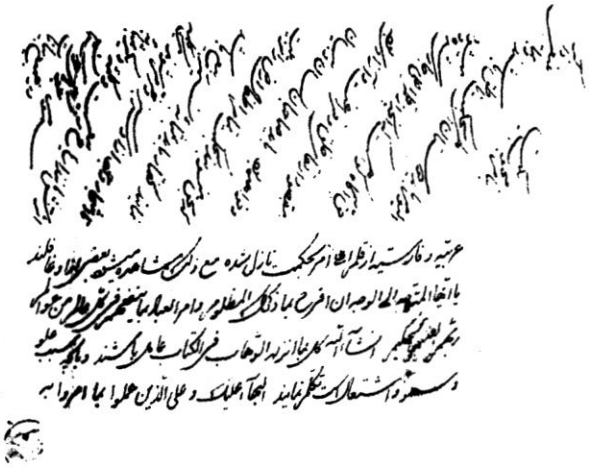

بنام محبوب یکتا

الیوم باید دوستان الهی بحکمت ناطق باشند و بما ینبغی ذاکر حق آگاه گواهست که آنچه از قلم اعلی جاری شده و میشود مقصود ارتقای خلق و فراغت و آزادی بوده و خواهد بود باید صاحبان لسان و بیان که بحق منسوبند بحکمت تمام اطفال ارض را تربیت نمایند گفتار باید بمثابهٔ نسیم ربیع باشد تا اشجار وجود از او سرسبز و خرّم شوند یك کلمه اثرش مانند ریاح ربیعست و کلمهٔ دیگر بمثابهٔ سموم بگو ای دوستان در جمیع بیانات عربیه و فارسیه از قلم اعلی امر بحکمت نازل شده مع ذلك مشاهده میشود بعضی از او غافلند یا ایّها المتوجّه الی الوجه ان افرح بما ذکرك المظلوم و امرا لعباد بما ینفعهم فی کل عالم من عوالم ربهم العلیم الحکیم انشاء الله کل بما انزله الوهاب فی الکتاب عامل باشند و بآنچه سبب علو وسمو و اشتعال است تکلّم نمایند البهاء علیك و علی الذین عملوا بما امر و به

بعد ازصعود اخوی آقاحسنعلی نور که در حقیقت زمان حیات را در راه دلبر آفاق درحبس و زجر و نفی بودند و چندین بار نزدیك بود شهید شوند لوحی از ساحت اقدس نازل که مقام روحانی آن متصاعد بملکوت البهی در این لوح کاملاً معلوم و مشهود است اینك عکس لوح مبارك به نظر خوانندگان عزیز میرسد .

بسمه المعزّى الغفورالكريم

قد يعزيك الله فيما ورد عليك و يذكرك بما تذهب به الاحزان انه لا يعزب عن علمه من شيئ يحكم فى الملك ما اراد انّه لهو المقتدر العلّام قد صعد عبدنا الينا اذ تجلّينا عليه بانوار هذا الوجه الذى به اضائت الآفاق قد كنا معه حين صعوده و رفعناه مقاماً كان بالحق عليّا ان الفضل بيده يعطى و يمنع انّه كان على كل شيئ قديرا و يخاطبه لسان العظمته فى هذا الحين و يقول عليك بهاء الله و بهاء الملاء الاعلى بما وفيت ميثاق الله و عهده انت الذى فزت باللقاء و شربت رحيق الوصال اذا اعرض عنه كل غافل كان عن الحق بعيدا انّه يجزى الذين اقبلوا الى الوجه و يذكرهم بذكر به ماج البحر و هاج العرف و كان الله على ما اقول شهيدا انا ذكرناك من قبل و نذكرك فيهذا اللّوح لتطمئن بفضل مولیك انه كان عليك رقيبا انما البهاء عليك و على من فاز بهذا الامر الذى كان من افق العز مشهودا

ابن على نورالذى صعد الى الله

فصل سوم

شرح جزئیاتیکه در مورد استقرار عرش مطهر حضرت رب اعلی روحی لشهادته الفداء در منزل اینجانب بمدت چهار سال واقع گردید :

در حدود سال ۱۲۶۹ شمسی بود که میرزا اسد الله اصفهانی از اصفهان بازوجه خود به طهران آمده و در منزل بنده که در جنوب باغ فردوس فعلی است وارد گردیدند پس از چند روزی اظهار داشتند که ما عازم مسافرت به ارض مقصود هستیم بعضی امانات داریم که در صندوقی گذارده نزد شما خواهد بود و پس از مراجعت امانت را خواهیم گرفت ولیکن باید در حفظ و نگاهداری آن کمال کوشش را بعمل آورید .

مراتب مورد قبول واقع شد و ایشان روز بعد با صندوقی چوبی که همراه داشت بمعیت خانمشان بمنزل آمده صندوق را با کمال ادب در اطاق نزدیک به درب حیاط گذارده و درخواست نمودند که این اطاق

قفل‌شود و تاروز بعد کسی داخل اطاق نشود همین عمل انجام گردید و کلید اطاق را باخود همراه بردند . روز بعد آقا میرزا اسدالله و خانمشان مجدداً بمنزل وارد و همراه خود یك صندوق آهنی (صندوق هشتر خون) که از داخل و خارج آهن آنرا پوشانیده بود آورده بودند . درب اطاق را باز نموده خود و زوجه‌شان داخل اطاق شده پرده هارا از داخل انداختند و اطاق را طوری پوشانیدند که از خارج چیزی دیده نمیشد و معلوم نبود درداخل اطاق چه کاری انجام میشود .

در حدود چهارساعت این دو نفر دراطاق بودند و سپس درب را باز نموده و اینجانب را احضار و اظهار داشتند این امانتی است که نزد شما خواهد بود . ملاحظه شد صندوقی آهنی نو درب بسته و مقفّل‌لاك و مهر شده وسط اطاق است و بوی عطر و گلاب ازآن متصاعد است . صندوق را در صندوقخانه همان اطاق گذاردیم و یکنفر از اطفال احبّا که بّنابود آمد روی‌آنرا پوشانید . البته نگاهداری امانت بسیارمشکل است

بخصوص که تصوّرشود امانت ممکن است از آثار و الواح مبارکهٔ نازله از خامه حضرت اعلی و حضرت بهاء الله باشد . این بود که پس از عزیمت آقا میرزا اسد الله سپرده ایشان را چون جان محافظ بودم و حتّی شبها در این اطاق به پاسداری آن مشغول و تاصبح مواظبت میکردم . در اوائل تا چندی شبها در آن اطاق میخوابیدم ولی بعداً این عمل را ترک نموده و دیگر در آن اطاق نخوابیدم . ایام میگذشت تا پس از دو سال مجدداً در طهران اهل جفا بنای ایذاء و اذیت را گذاردند عده ای از احبا منجمله جناب ابن ابهر — حاجی امین — حاجی ملّا علی اکبر را گرفتند .

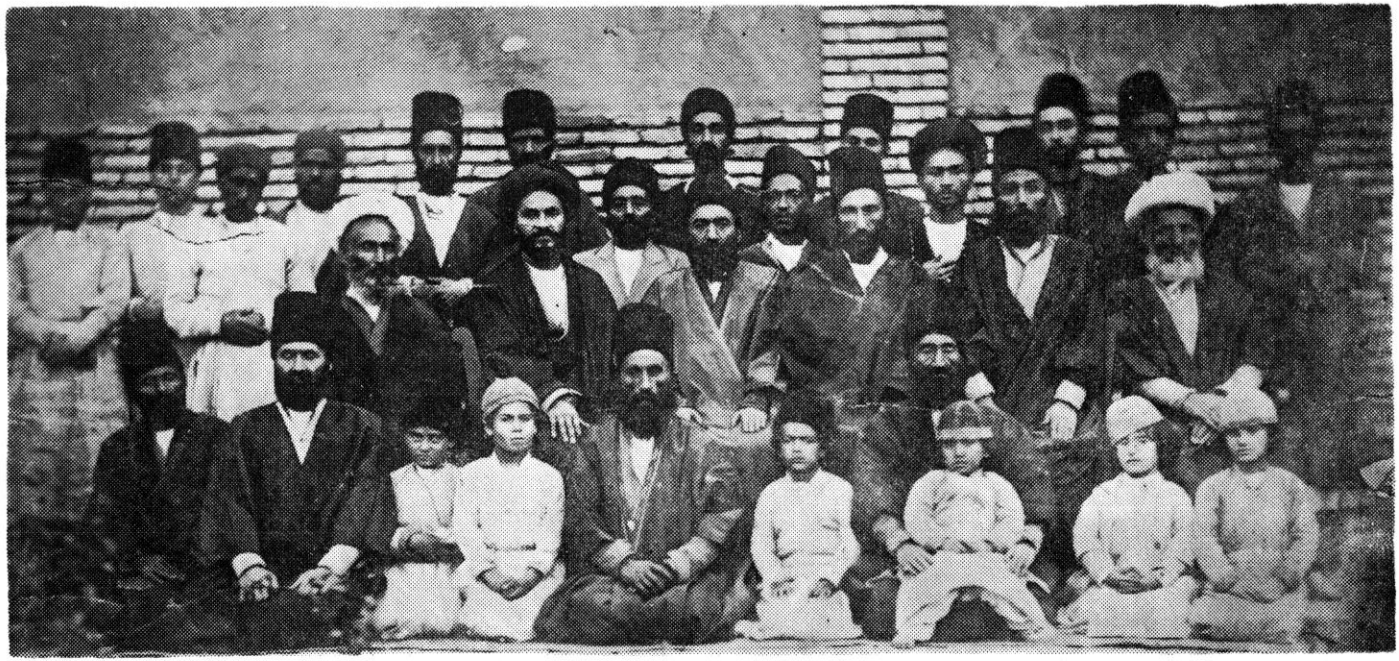

عکس عده ای ازاحبّا که جزء ایشان جناب ابن ابهر حاجی امین حاجی ملاعلی اکبر دیده میشوند

چنین شایع بود که میخواهند خانه‌های احبّا راغارت کنند این جریان موجب اضطراب شد که مبادا اعداء هجوم کنند و امانت را بربایند این بود که پس ازتشکیل جلسه خانوادگی چنین تصمیم گرفته شد که قبل از هر چیز باید این امانت در محل امنی پنهان شود لذا سریعاً دست بکار شدیم صندوق امانت را ازمنزل وخانه که در غرب منزل جای داشت خارج نموده و بطرف شرق منزل بردیم وسط جزیکی از اطاقها راشکافته وصندوق را بطور عمودی در دیوار جای دادیم و شبانه دیواری جلو این صندوق کشیده و روی آن گچ گرفتیم و جلو گچ را هم تمام شب آتش روشن نمودیم که تاصبح این‌قسمت از دیوار خشک شده و فرقی باسایر قسمت های دیوار نداشته باشد . همان روز نامه ای به میرزا اسد الله اصفهانی نوشته شد که وضع طهران مغشوش است و اراذل و اوباش درصدد ایذاء و اذیت این جمع بیگناهند اگرهم موفق شوند به تاراج منازل احبّا دست میزنند این جریان مرا وادار نمود که به اطلاع شما برسانم چون امانت داری یکی از فرائض حتمی اهل بهاء است

و من تاکنون امانتی را که سپرده اید چون جان ... ـــ
نگهه داری نموده ام اینك امکان آن میرود که رجّالـــه
خلق به منزل بریزند و خدای نخواسته آسیبی به امانت
رسد اینست که ترتیبی فراهم کنید و هرچه زودتر بـــه
طهران بیائید و این امانت را تحویل بگیرید .

نامه فرستاده شد و پس از چندی جواب از میرزااسد الله
رسید .. در این نامه ذکر شده بود که مراتب در موقـع
مناسبی به عرض حضرت مولی الوری سرکار آقا خواهـــد
رسید و پس از کسب اجازه برای اخذ امانت به طهران
حرکت خواهم نمود . پس از گذشت یکسال از وصول این
نامه آقا میرزا اسد الله به طهران وارد و بمنزل آمـده
مطالبهٔ امانت را نمودند امانت را از لای جرز دیـــوار
خارج نموده و به آقا میرزا اسد الله تسلیم داشتیم .
ایشان پس از وارسی کامل امانت را دریافت و به محـل
دیگر که گویا منزل آقا محمد کریم عطار باشد انتقال دادند .

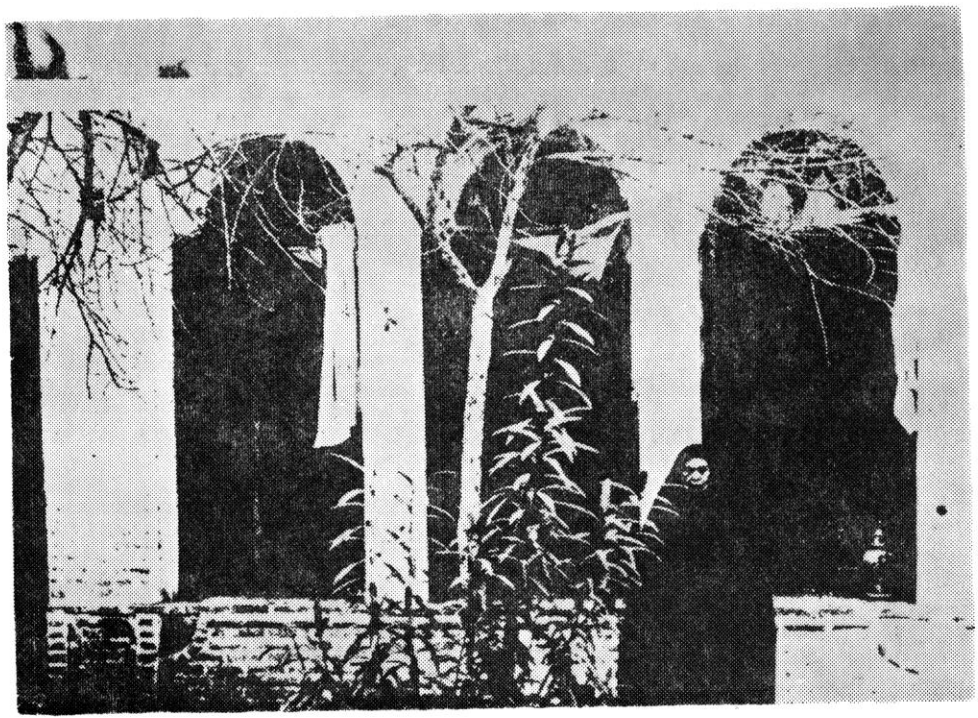

عکس منزل آقا محمد کریم عطّار

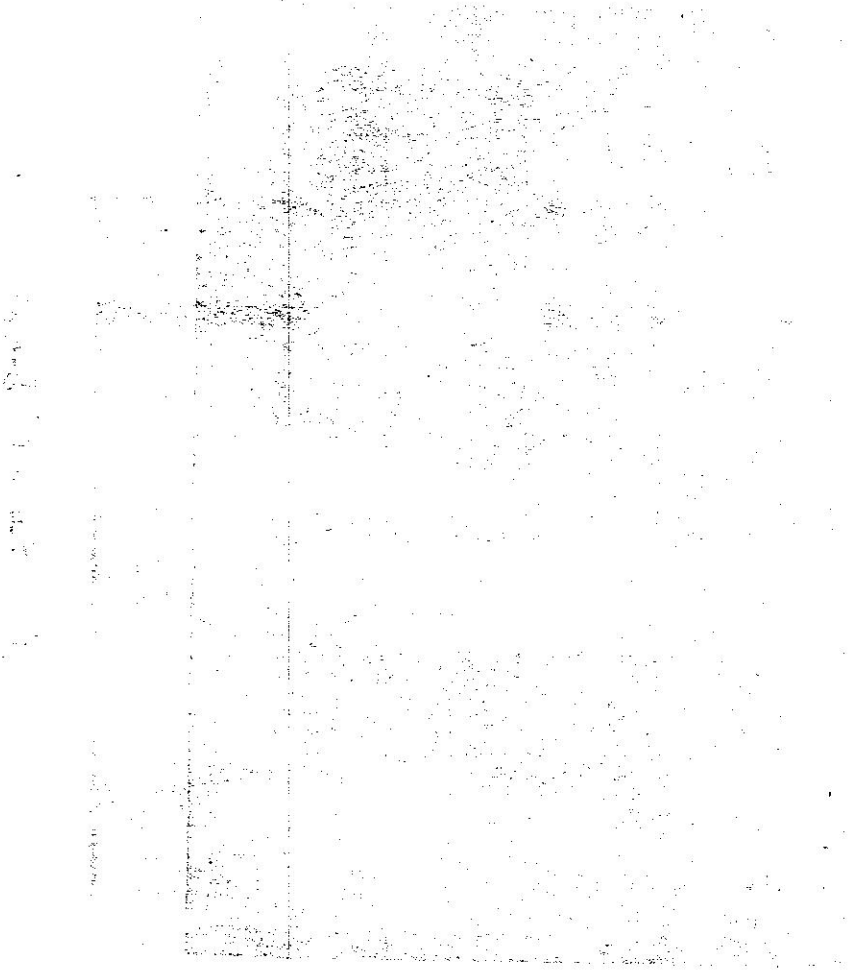

از این جریان مدت شش ماه گذشت روزی پست چی نامه ای از کرمانشاه برایم آورد نامه را گرفته متوجه شدم که فرستنده آن آقا میرزا اسدالله است نامه را باز نموده و خواندم ایشان پس از اظهار قدردانی و تشکر از زحماتیکه در راه نگهداری امانتیکه قریب به چهارسال نزد اینجانب بود نوشته بودند امّا این امانت داری بدون اجر نیست و حتّی دارای اجری است که اولاد و اسلاف شما باین امانت داری شما فخر و مباهات میکنند از این گذشته خانه شما این افتخار را دارد که روزگاری نگه دارنده چنین امانتی بوده و بالاخره ذکر کرده بودند که این امانت عرش مطّهر مظلوم آفاق حضرت رب اعلی روحی لشهادته الفداء بود که شما سالیان متمادی آنرا بجان و دل نگه دار بوده اید قدر آن مکان را بدانید زیرا آن مکان و منزل سجده گاه ملیونها نفوس خواهد شد و آن محل یکی از اماکن متبرکه محسوب خواهد گردید .

وصول این نامه مرا بیاد شعری انداخت که چند سطر آن ذیلاً مذکور میگردد .

بوقت صبح نشسته کنارکلبه بدیدم
که ناگهان بمشامم رسید بوی نعیم

یکی مسافر خوش طینت و نکو منظر
زد رد رآمد ومیگفت باد وصد تعظیم
که مژده باد شمارا بنامه محبوب
برون نمود یکی رقعهٔ عبیر شمیم
زجای جستم وچون بازکردم وخواندم
رسید روح حیاتی بدین عظام رمیم

بمحض قرائت این نامه احبّا بمنزل دعوت شدند ونامهٔ رسیده خوانده شد محفل مجللی بود که شبه و مثل آن کمتر دیده شده بود زیرا شیفته گان محبت آن مبشر ظهور ربّانی و آوارگان کوی آن مربی الهی مشام خودرا به بوی عنبر سرشت محل استقرار عرش آن مظلوم آفاق معنبر نمودند و غبار آن درگاه را به مژه سائیدند جشنی بود بی نهایت مجلل و باشکوه عاشقان آن دلبر آفاق قصائدی سرودند و نواهای خوش جان از دل برآوردند . از این به بعد آن مکان جزء امکنه متبرکه محسوب گردید و بامر مبارك حضرت عبد البهاء روح ماسواه فداه عکس منزل و اطاق را برداشتند و به ارض مقصود فرستادند .

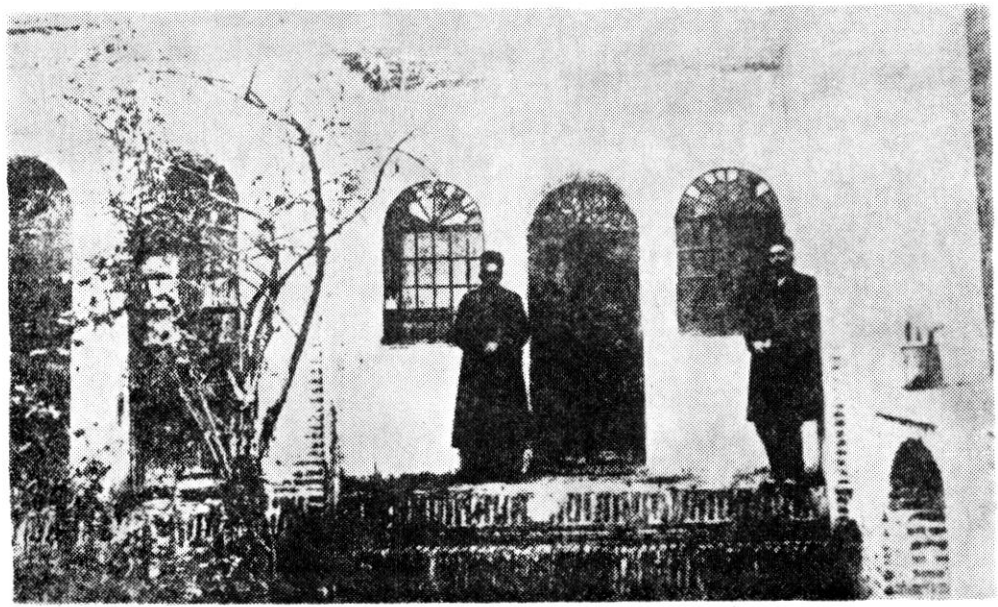

عکس منزل محل عرش مطهر حضرت رب اعلی

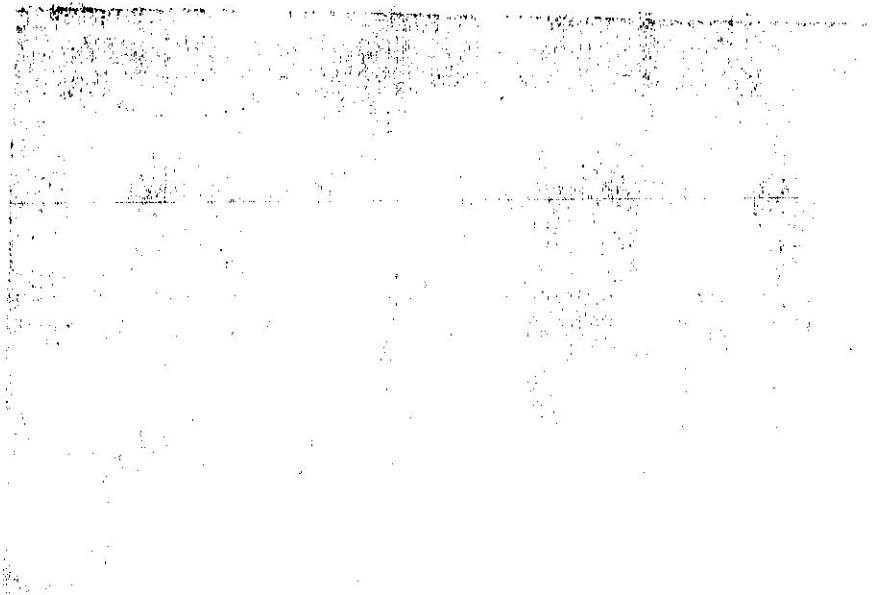

در زمان تشرف بحضور مبارك سرکار آقا یکروز عصر در منزل میرزا اسد الله با جمعی از احبّا بودیم درآنجا مجدداً میرزا اسد الله اظهار نمودند که حفظ آن منزل را بنمائید زیرا از اماکن متبرکه میباشد .

همیشه آرزو داشتم که خدمتی در راه امر کرده باشم که مورد قبول حق قرار گیرد این بود که در اوان جوانی در سن ۱۵ سالگی عریضه ای بخضور مبارك حضرت بهاء الله جل اسمه الاعلی تقدیم و رجا نمودم که مرا موفق به خدمتی فرمایند هیکل مبارك لوحی عنایت فرموده و میفرمایند

بنام خداوند یگانه

وجه قدم از سجن اعظم باحبّایش توجه نمـــوده و

✳ مینماید طوبی لمن قام علی خدمته الامر و عمل بما امـر

به فی کتاب الله رب العالمین قد سمعنا ندائـــك

✳ و اجبناك بهذا اللوح لتشکر ربّك الفیاض الکریم

هـــــو

سبحانك یامحبوبی و مقصودی

پوشیده وپنهان نیست نزد تو

هر چه هست عیان اســت

حسین علی ابن مرفوع علی نورالذی صعد

بنام خداوند یگانه

وجه قدم از سجن اعظم باحتیاش توجه نموده و مینماید طوبی لمن قام علی خدمة الامر و عمل بما امر به فی کتاب الله رب العالمین قد سمعنا ندائک و اجبناک
بهذا اللوح لتشکر ربک الفیاض الکریم

هو

سبحانک یا محبوبی و مقصودی
پوشیده و پنهان نیست کردار تو
هر چه هست عیان است

حسینعلی ابن مرحوم علی نور الدین مصطفی

اخوی آقا حسنعلی نیز چنین آرزوئی داشتند وایشان هم با تقدیم عریضه ای مفتخر به نزول لوح مبارك ذیل که از خامه گهر بار حضرت بهاء الله جل اسمه الاعلی نازل گردیده شدند .

بنام خداوند عالم توانا

جمیع را از قبل باین یوم مبارك بشارت دادیم وچون از افق ارادهٔ حق ظاهر شد اکثری از عباد معرض و غافل مشاهده شدند طوبی لنفس عرفت و وجدت نفحات امام ربها المقتدر القدیر انشاء الله اجر لقا از برای دوستان یعنی نفوسیکه بکمال استقامت بافق اعلی متوجّهند در کتاب ثبت میشود لا تحزن عن البعد قد حال بیننا عباد مغلون فاسئل الله بان یرفع الحجاب انه لهو المقتدر العزیز الحکیم .

بسمه العزیز الرئوف

الهی این چشم ظاهرهم یك حقی دارد

که بلقاء فائز شود

ح س ن ع ل ی

بنام خداوند عالم توانا

جمیع را از قبل باین یوم مبارک بشارت دادیم و چون از افق ارادهٔ حق ظاهر شد اکثری از عباد معرض و غافل مشاهده شدند طوبی لنفس عرفت و وجه من [illegible]
ربها المقتدر القدیر انشاء الله اجر لقا از برای دوستان یعنی نفوسیکه بکمال استقامت بافق اعلی متوجهند در کتاب ثبت میشود لا تحزن عن الله [illegible]
فاسئل الله بان یرفع الحجاب انه لهو المقتدر العزیز الحکیم

بسمه العزیز الرؤف
الهی این چشم ظاهر هم یک حقی دارد
که بلقا فائز شود

ح [illegible]

حال وقت آنست که شمه ای در باره مرحوم پدرم آقاعلی نور که در زمان ظهور حضرت بهاء الله جل‌ثنائه به مقام ایمان به دیانت مقدسه بهائی فائز گشتند باطلاع دوستان عزیز و نظر کنندگان در این اوراق برسانم .

آقاعلی اصفهانی از جمله مسلمانان متعصّب و مقیّد به اجرای احکام اسلامی بوده و چون جریان ظهورات مقدّسه بابیه و بهائیه بایشان القاء گردید مدتی در حالت تفحص و تجسّس بودند و بالاخره نذر میکنند که اگر این امر برحق باشد باپای پیاده بزیارت حضرت مقصود خواهند رفت . ایّامی گذشت تا اینکه شبی در عالم رویا به زیارت حضرت بهاء الله جل ثنائه و حضرت باب روحی لشهادته الفداء موفق میگردند و همین زیارت در رؤیا موجب اقبالشان به امر مقدس بهائی میگردد . سپس قصد تشرف بحضور مبارک من یظهره الله میکنند و باپای پیاده از اصفهان عازم کوی جانان میشوند . پس از گذشت ایامی طولانی به شهر عکا وارد و با تجسسات بسیار عاقبت احبای ساکن عکا ایشانرا مطلع میکنند که امکان تشرف بحضور مبارک نیست

و فقط میتوانند از بالای تپه در ساعتی معین هیکل ظهور را از پشت پنجره ای از مسافت دور زیارت کنند . مرحوم آقاعلی در ساعت معین به زیارت آن منجی عالم موفق میگردند . عریضه ای هم بحضور مبارك تقدیم مینمایند که بصدور لوحی درجواب مفتخر میگردند و در آن لوح است که حضرت بهاء الله جل اسمه الاعلی مرحوم آقاعلی اصفهانی را به لقب نور مباهی و مفتخر میفرمایند .

سپس از کوی جانان به ایران مصاودت نموده و چند صباحی در اصفهان مقیم و به تبلیغ امرالله مشغول بودند تا اینکه روح پاکشان از قفس تن آزاد و به عالم بقا پر واز میکند .

هو الظاهر الباطن العلیم الحکیم

یا رب علیک بهاء الله رب العالمین قلم اعلی و اغصان و اوراق سدره منتهی بر کل اسمائک شهادت میدهند بحر بیان

هو جل جلاله و آیات عظمت و جلال بشأنی در ایام ظهور وارد و نفحه که بعضی کلمات ازهر ملکوتی مصنوع

در مشرق الآفاق من آیات ربک لهم ان اشکروا الرب بهذا الفضل المبین از سحاب عنایت رحمانی و سماء قلم رحمانی

من عند بعضی آیات نازل و کمانه بطرز خاطر بل لا تقاس بشیء من الاشیاء و لا بذکر من الاذکار مع ذلک معرض بیان سکر و عاقد

لسان الله ان تو بالقلم علی حزن الاحباب و الاستقامة علی امره المحکم المتین نامه آن نور علیه بهائی

که تا آن حضرت مخصوص ملقاء وجه حاضر اما حمد نامه عن حمد و استقامه علی امر الله حول که و الابهی

و نامه اما ذکر الصور من قبل در الواح شتی بذکر از ظهر یا دی المیثاق السان لله یا رب قد ماج بحر العرفان بیانی

و هاج عرف الرحمن بنداء و لکن القوم اکثرهم من الغافلین لله الحمد مرفوع علی علو بهائه ذو عنایات بمع انجش

از جمع نسیان بکوشید و بحر رحمن الهی جاری شد ای پسر نور امروز مقلم طور بر عرش ظهور مستور

و اولیای حق سوره که بمعه و نماید و شکر نماید یا اهل البهاء بشنوید آنچه که ان تعظوا العباد ما عملکم للکم

و اخلاقکم انه معلم و سمیع و هو البصیر البصار لسان الله بذکر ما لو به علی ما بسعر لا اهل البهاء

انه هو الناصح الدال العلیم از اسم نور الوکی بذکر و در نامه آن حضرت بذکر قلم اعلی فرسد

اما بشارت بر عنایت و ایر اخبیث رحمن الی سبیل من السموات و الارضین لله الحمد در سنین مستوا الآیات

مذکور که جسد البهاء آنچه عطف و عمل من حجت و علی معرفت ان رب هنا از هر مقصود لعالم الله دید و مجد له

نامه ابن نور علیه بهائی که به آنجناب ارسال نموده تلقاء وجه حاضر انا وجدنا منه عرف حبه و استقامته علی امرالله طوبی له و لابیه و امّه انا ذکرنا النور من قبل فی الواح شتّی نذکر اذ ظهر نادی المناد البیان للهّ یا زین قد ماج بحر العرفان ببیانی وهاج عرف الرحمن بندائی ولکن القوم اکثرهم من الغافلین لله الحمد مرفوع علی علیه بهائی و عنایتی مع انبش از رحیق بیان نوشیدند و ببحر رحمن الهی فائزگشتند .

ای پسر نور امروز مکلم طور بر عرش ظهور مستوی واولیای خودرا ذکر نموده و مینماید و میفرماید یا اهل البهاء اسمعوا ندائی لکم ان تعظوا العباد باعمالکم واخلاقکم انه معکم نری و نسمع و هوالعزیز البصار نسئل الله ان یمدکم بما یوید کم علی ما ینبغی لاهل البهاء انه هوالناصح الذاکر العلیم .

ای پسر نور نفوس مذکوره در نامه ات هریك بذکر قلم اعلی فائز شدند انا بشرنا امّك بذکری و عنایتی و ابن اخیك رحمتی التی سبقت من فی السموات والارضین لله الحمد در سنین متوالیات مذکور بوده و هستند

البهاء من لدنا علیك و علی من سمی بحیدر و علی من معك ان ربك لهو الفضال الکریم و الحمد لله اذ هو مقصود العارفین .

همچنین از حضرت عبد البهاء روح ماسواه وفداه در زمان تشرّف بنده در حدود سنه ۱۲۸٦ شمسی درباره مرحوم ابوی و لقب مرحمتی لوحی عنایت شده که بهتر است عین لوح مبارك از نظر خوانندگان عزیز بگذرد .

اخوی دیگر نیز آقا زین العابدین آرزو داشتند که خدمتی در راه امر حضرت رحمن انجام دهند که از کلک مطهر حضرت عبد البهاء ارواحنا لعنایاته الفدأ دو لوح بافتخار ایشان و این بنده نازل گردیده که عین لوح مبارک درج میگردد و سپس لوح مبارک مندرج درصفحه ۸۲ بنظر خوانندگان عزیز میرسد .

هـــوالله

ای زائر مشکین نفس احزاب متنوعه و گروه انبـوه در هر سنه از دوست و آشنا و خویش و اقربا و زن و فرزند جدا گردند و ترك موطن مألوف نمایند و بادیه‌ها بپیمایند و مسافت بعیده قطع فرمایند تا آنکه بکعبهٔ خاکی رسند و بنیانی که مجازاً منسوب بحق است و بکلمه ئی از مطلع ظهور مطاف نفوس گردیده با کمال اشتیـاق و خضوع و خشوع طواف نمایند و خود را مقبول درگـاه کبریا و منظور نظر حیّ توانا کنند حال تو الحمدالله ـ بهمّتی در نهایت روح و ریحان قطع دریا و بیابان نمودی و بسر منزل مقصود رسیدی مطاف ملاء اعلی طواف نمودی و بآستان مقدس پروردگار وصول یافتی باید اکتسـاب فیوضات نامتناهی نمائی و اقتباس انوار سبحانی کنی و انجذاب وجدانی جوئی و حسیّات روحانی طلبی و با بشارت کبری رجوع بصفحات ایران نمائی و یارانرا بالطاف حضرت بی نیاز بنوازی و بشور و وله اندازی علم استقامت برافرازی و بآهنگ خوشی ترانه ئی بسازی تا مستمعین بوله آیند و مشتاقین بوجد و طرب برخیزند شوری دیگـر

درسرها افتد و سروری دیگر در قلوب جلوه نماید ای
جناب زائر جناب آقا علی سقط فروش را باوالده اذن
حضور در سنهٔ آتیه هست و همچنین آقا محمد صادق
بلور فروش مأذونست بجهت جناب آقا محمد حنا ساب
طلب مغفرت از پیش گردید الآن از برای منجذب شعله
طور ابوی آقاعلی نور طلب مغفرت رب غفور میگردد
ای خداوند غفور علی نور بنده مشکور بوده و عبد صبور
ایام حیات در سبیل نجات سلوك نمود و عبد مملوك بود
و فخر و مباهات بر سلاطین و ملوك مینمود مشتاق دیدار
بود بملکوت اسرار پرواز نمود تا بلقبی که عنایت نمودی
مانند شمع در جمع ملاء اعلی برافروزد و بموهبت کبری
مؤید و موفق گردد ای پروردگار لقب موهوب برهان
کافی بر عفو مخصوص و غفران مطلوب دیگر این عبد راچه
جای رجا و طلب غفران یقین است که مقبولست ومقرب
منظور است و مشرف توئی بخشنده و مهربان
ای جناب زائر جناب آقا ابوالحسن سلیل آقا محمد
حنا سا را ازقبل من تحیّت و وفا ابلاغ دار و ببشارت
کبری نوید بخش و بموهبت عظمی مژده ده و رقهٔ موقنهٔ

والدهٔ مطمئنه را آیت رحمت بخوان و بفضل و عنایت بنواَ ز از عون و صون رب حنون امید وارم که در کهف الطاف محفوظ و مصون باشد و جناب آقا زین العابدین را از عین یقین ماء مبین بنوشان تامطمئن بلطف و احسان حضرت لطیف خبیر باشد و همچنین ضجیع محترمه شانرا نجل مجید آقا فضل الله و ورقه طیبه نصرتیه و روحیه و قدسیه و عزیزالله و مادر مهرپر ورایشانرا از قبل اینعبد برایحهٔ طیبه گلشن تحیّتکافیه و افیه مشام معطّر کن و بکنیز عزیز الهی زن آقای شاه عبد العظیمی نهایت تمجید تبلیغ کن امید وارم که در درگاه احدیّت مقرب و مؤید و موفق باشد . ای رب قضا و قدر بندهٔ مهرپرور حیدر را بافق انور در آور روی روشن کن جان بشارت بخش موهبت عطا کن مغفرت مبذول داروبندهٔ بردبار محمد خونسار را در جویبار عفو و غفران سرو روان نما و از معین الطاف بی پایان سیراب کن و مظهر لطف جلی آقا حسنعلی را بحدیقه احدیت در آور و در جنّت لقا از مشاهدهٔ فیوضات نامتناهیه مسروروخوشنود فرما و کنیز عزیز حبیبه را در ملکوت خویش طیبه طاهره

نما و بنده روحانی آقا محمد ابراهیم کاشانی را در گلشن رحمانی همدم مرغان الهی کن و بتسبیح و تقدیس و تهلیل و تکبیر مأنوس فرما و بنده آستان آقا رجبعلی را در جهان باقی فائز بموهبت نامتناهی کن ای جناب زائر آقا میرزا شکرالله روضه خوانرا بریاض الطاف حضرت یزدان دلالت نما و بمحبت و خلوص این مشتاق دیدار مسرور و خوشنود کن در اندم چون یاد او نمودم و بذکر او پرداختم جان و وجدان روح و ریحان یافت و علیك البهاء الابهی

ع ع

لوح مبارك دیگری نیز از کلك مطهر حضرت عبد البهاء روح ماسواه وفداه نازل گردیده که
از نظر خوانندگان عزیز میگذرد .

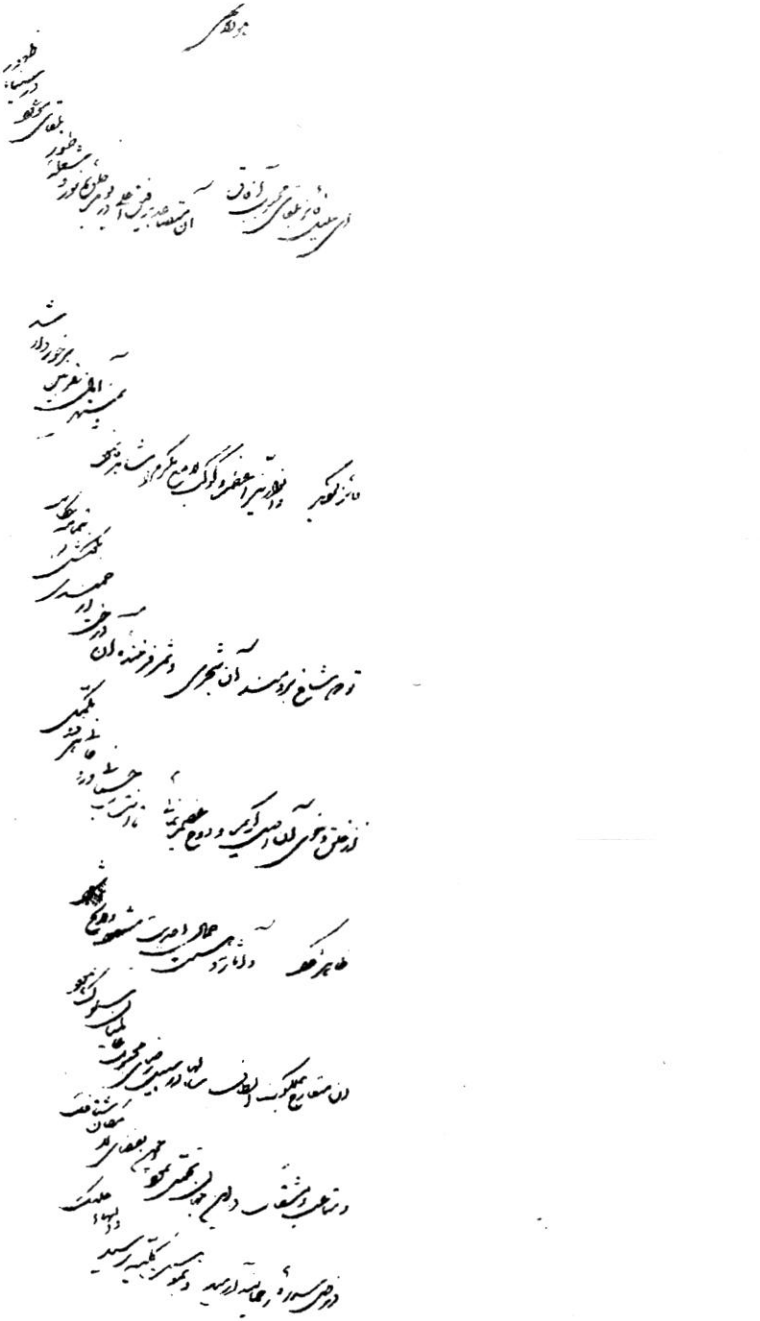

هـــوالا بهـــی

جناب حسینعلی پسر آقاعلی نور علیه بهاءالله الابهی ملاحظه نمایند

ای سلیل فائز بلقای محبوب آفاق آن متصـــاعد برفیق اعلی در یوم جلوهٔ نور و شعله طور بلقای موعـود در سیناء ظهور فائز گردید و انوار نیّر اعظم و کوکـب لامع مکرم را مشاهده نمود و بمنتهی آمال مقربیـــن برخوردار شد تو که شاخ برومند آن شجری و ثمرفرخندهٔ آن درخت ارجمندی بکوش که بتمامه حکایت از خلـق و خوی آن اصل کریم و روح عظیم نمائی تا انتســـاب جسمانی و روحانی هر دو مکمّل ظاهر گردد و آثـــار موهبت جمال احدیت مشهود و لائح شود آن متعارج بملکوت الطاف سالها در سبیل رضای محبوب عالمیان سلوك نمود و متاعب و مشقات در این جهان تحمّل نمود و چون بفضای لامکان شتافت در ظلّ سدره رحمانیـه آرمید و بموهبت کلیه نرسید و البهاء علیك

ع ع

این بود سر گذشت مهاجری از اصفهان در زمان شهادت سلطان الشهداء و محبوب الشهداء

اینك برای مسك الختام این سر گذشت لوحی از الواح جمال اقدس ابهی مختوم بمهر هیکل اقدس که این بیان (دلیلی نفسی و برهانی امری و حجتی جمالی المنیر) به آن منقوش است و بافتخار جناب شیخ سلمان علیه ذکرالله نازل شده است بمنظور زیارت مهر مبارك لوح مزبور زینت بخش این صفحات میگردد .

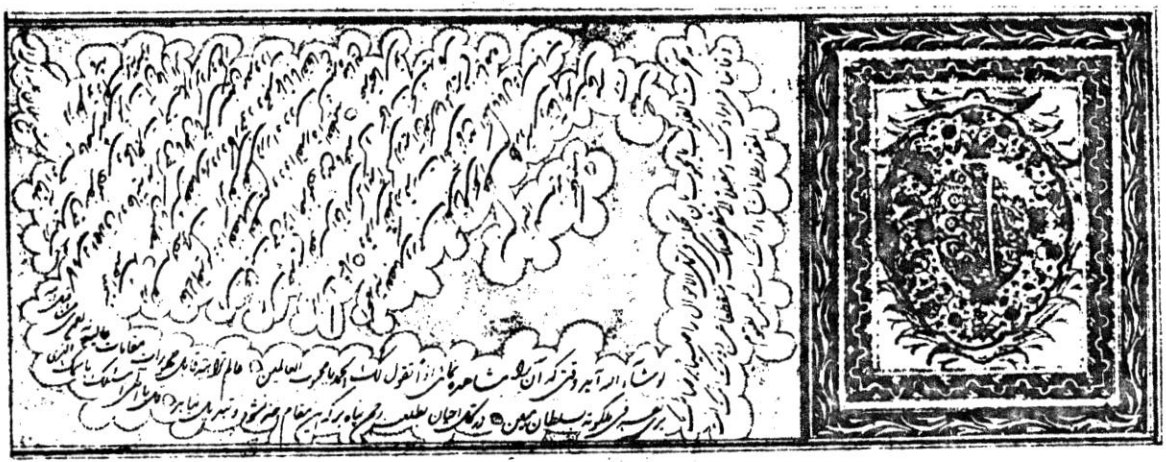

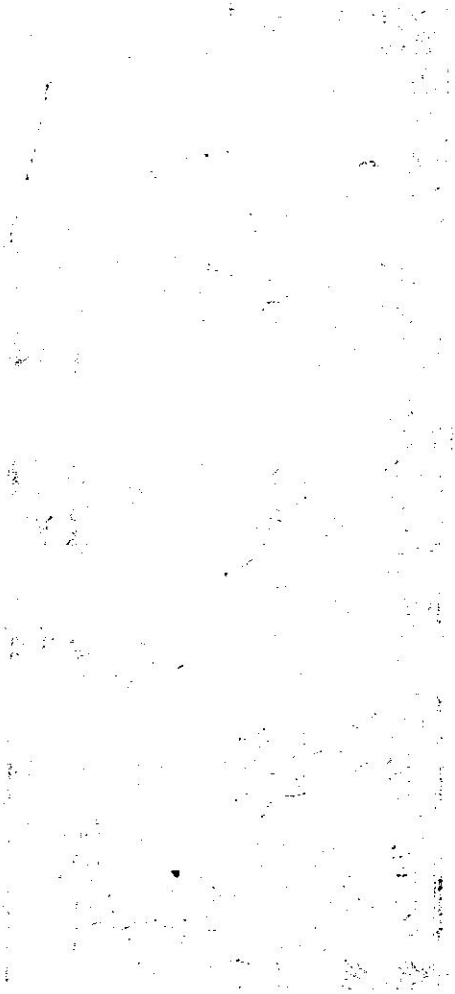

بسم الله العزیز الحکیم

الحمد لله بفضل و رحمت الهی بشاطی بکر اعظم وارد شدی و تلقاء عرش حاضر این فضل را بزرگ شمار و قدری تفکّر در قدرت الهی نما مع آنکه بامال واسباب بدست چندین نفوس افتادی که ابدا" کسی از ید آن نفوس سالم بیرون نیامده است عنایت حق ترا اخذ نمود و مع ما عندك نجات بخشید قل تعالی القدیم ذوالفضل العظیم و ذو القدرة العظیمه . خدمتهای تو در نظر بوده و هست اگر نفسی نفسی در راه دوست کشیده ضایع نخواهد شد . مطمئن باش بفضل پروردگارخود و جهد نما تا بانقطاع کامل و اخلاق روحانیه بذکرحق ناطق باشی سنین معدود ات در سبیل حق سفر نمودی و مهاجرت اختیار کردی و مکرر تلقاء وجه حاضر شدی ثمرات آن حال اگر از نظر تو و انظر بریه مستور باشد لوشاء الله آید وقتی که آن را مشاهده نمائی ازا" تقول لك الحمد یا محبوب العالمین عالم ترابیه قابل ظهورات مقامات عالیه نه لعمری من اقبل الله

یری نفسه فی ملکوته لسلطان مبین در کل احیان بطلعت رحمن پناه بر که این مقام اخذ نشود و تبدیلی نیابد قل یا الهی اسئلك باسمك الذی به سخرت القلوب یا محبوب بان تجعلنی فی کل الاحوال راضیاً — برضائك و فانیاً فی ارادتك و مقبلاً الی شطر فضلك و منقطعاً عن دونك انك انت المقتدر علی ما تشاء و انك انت المهیمن القیوم .

در پایان این مقاله از آستان قدس حضرت بهاءالله جل اسمه الاعلی بکمال عجز رجا و مسئلت میشود که احبای عزیزش را بر عهد و میثاق الهی راسخ واستوار نموده و بخدماتی که شایسته این امر الهی است موفق و مؤید نماید تا ثمره این فداکاری ها و نثار این خون‌های پاك هرچه زودتر در عالم خلق ظاهر و هویدا گردیده و یوم یدخلون في دین الله افواجا" فرارسد به منّه و جوده

طهران — ۱۲٤ بدیع

عزت اللّه نور